

مفتاح الاستخراج

از جفر جامع

بقلم

حاج محمد رضا اسکندری

نشریه

کتابخانه سید عالمشاه

دزفول

—•••••—

حق الطبع محفوظ مؤلف است



کتاب الفقه الخالص

قد تدرب العالمين والصلوة والسلام على اشرف الابداد والرسول جيب الله العالمين ابراهيم محمد علي نصر عليه السلام
مدني جنة الله العالمين بزرگوار علیهم السلام والحمد لله والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين

روز دوشنبه ۱۳۲۱، ۱۰ شهری ماه سن ۱۳۲۱ هجری قمری در لاریت امیرالعلمین حضرت
علیه السلام را حاج حسین کوچه غرق بحر خاص بنده کسرتین در باب اقسام حصین و ثقلین محمد زاهد کوزلی
روز ششمی رضا از جمله علوم نریز ای که خداوند مانان از ازا از دسترس علوم بر صدر داشته که علم از انحصار علم به

انبیاء و اولیاد خود داده چه به محدودی افراد جوان نشسته نموده خود را اعطا فرموده است علم صحیح و خرد خرد در دل
است و این روایت منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که فرموده: "الذکر ان اطمان اجل شأنه
افاض ادب من طمانت ملأ و المحمدا علمه النفاط بفضلها و اوحی الیه کلمات مشککة" و از حضرت امام

حزرا این حدیث مبارک علیه السلام را اینجی است که فرموده: "علیکم بالعرف اللامع والاحمد وان صد الجماعه
فیهما جمیع ما یحتاج الیه من طمانت" یعنی در شما بدو خواصی در هر دو بر یکسید پیش با است جامعه در آن جمیع آنچه
احتیاج مردم است.

و طمانی است تا محد در این موعاض جمیع این علوم را از نظر قوتها و در خدمت ایشان خاتم المجهدين امام الایمان
حضرت آیت الله شیخ مرتضی الانصاری عظم الله قدره شریف که فرموده: "اما بعض العلوم الصحیبه كالرمع الخو الف ...
و اخصر خاستم بکل دره الهی طم غطمة در جهات انمه اظهار علیه السلام روی اشخاص صاحب ذوق در رشته علم شریف

خبر و اوقان آنچه که که قاصدین غلطی مطالعه و استفاده گردید بطریق اصول محبت طمان این طریق تقدیم اخوان الصفا
گردد و چون قواعد استخراج این علوم را بیان سهل و آسان بیان می کنم نام کتاب را استخراج الاستخراج از خبر جامع
نهاده ایم و اگر خطانی با سهری یا اشتباهی مشاهده گردد خود را معاض فرمایند در براتر خصوص از دقایق خبر و

طلب مغفرت مضایقه فرمایند . من الله التوفیق

در نیت و شن خبر جامع بدانکه بایست در نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
صحنی باشد و در بر صحنای بیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
شود و در اصطلاح بر جزئی را اقصی و بر صحنای شهری و بر شهری محله ای مشتمل بر بیت و نیت و نیت و نیت و نیت
و صحنی که در علم رسم می نوبد این طریق است که بر خطای چهار حرف . حرف اول علامت خود حرف دوم
علامت مطرود حرف سوم علامت صغیر و حرف چهارم علامت خانه . پس در خانه اول از مطرود اول از صغیر اول از حرف اول
چهار الف است . این شکل ۱۱۱۱ حرف اول علامت خود حرف دوم علامت مطرود اول و حرف دوم
علامت صغیر اول و حرف چهارم علامت خانه اول . و در خانه دوم از مطرود اول نشه حرف الف و یک حرف
ب نویسد . این صورت ۱۱۱۱ ب و همچنین با خانه بیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
۱۱۱۱ ا خ رسم کنند که علامت بیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
ب و یک حرف الف رسم کنند ل ا ب که علامت خود اول و صغیر اول و مطرود و خانه اول است . و در خانه
دوم دو حرف الف و دو حرف ب نویسد و همچنین تا آخر مطرود و مطرود از صغیر اول در خانه اول دو حرف
الف و یک حرف ج و یک حرف الف نویسد ا ج ا و در خانه دوم دو حرف الف و یک حرف ب نویسد ا ج ب
و همچنین تا آخر مطرود .

و در صغیر دوم در خانه اول از مطرود اول یک حرف الف یک حرف ج و یک حرف ب یک حرف مطرود و حرف الف یک حرف صغیر و حرف
نویسند . این شکل اب لا و معنی حد العباس یاد در خانه آخر در از مطرود صغیر آخر و حرف آخر چهار حرف ب نویسد
ع ع ع ع و در بعضی رسائل نظر کرده بفرماید این خبر جامع را نویسد و با خود در همه محلات ادرایطبع و تمسک

گردد و بی در نیت عمر اذنی و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
و اگر با شکری باشد فتح ایشان را مانند دیگر نویسند و به بر او که خواسته رسد و حق تعالی او را از هر گناهی
براندازد و اگر حاجتی داشته تا چهل روز نظر بر این لفظ آن کند حاجت روا شود بشرط توی انکتمان سر و سره و جاری

در هر عدد از نماز دویست مرتبه گوید: یا رحمن فضل شبلی در احصاء و بعد از آن نظر بر این اعداد کند زیرا که جامع
 کتب از پیش است و برای علوم هر حرف بیست و هفت است که زبان علمی آنرا اجدی گویند و هفتاد و هفت
 حرفی باشد و در کتب در سبب و ترکیب و اما مفردات حرف قسمی شود به احاد و عشرت و مات و
 اللف می گویند و چهار صد و نه بار در مدخل آن از یک تا چهار باشد. اما مدخل مفردات حرف در ترکیب اگر
 بعد از احاد باشد در یک مدخل بود و اگر در سه عشرت باشد در دو مدخل بود و اگر در چهار عشرت باشد در سه مدخل بود
 و اللف را چهار مدخل بود و عشرت اللف را شش مدخل بود و مات اللف را هفت مدخل بود و اللف افزا
 هفت مدخل بود و قس علی هذا.

و اما در بیان مدخل بدانکه مدخل را هفت قسم است اول صغیر: و آن عبارت از اعداد بدو مرتبه که از این
 تا ده میباشند یعنی از جمع اعداد بدو مرتبه که هفت است. دوم وسط کبری اللف و آن طرح نهایی
 احاد و عشرت باشد و اخذ کردن آن طرح مادمون عشرت بود از مات و اخذ کردن طرح نهایی عدد
 مات که اللف و اخذ کردن آن در حین اللف و در نهایی وضعی بود مانع مانع
 سوم وسط مجموعی است به اعتبار شمول احاد و عشرت و احاد و مات و احاد و اللف و عشرت و مات و عشرت
 و اللف و مات اللف احاد و عشرت و مات و اللف. احاد و عشرت و مات مات. احاد و اللف
 و اللف اللف تک عتق کما به در وسط مجموعی ده نوع است و وسط مجموعی اول به اعتبار شمول احاد و
 عشرت است به عبارت از طرح نهایی احاد بود از عشرت دوم که به اعتبار شمول احاد و مات است طرح
 نهایی عشرت است از مات. سوم که به اعتبار شمول احاد و اللف است.
 چهارم که به اعتبار شمول عشرت و مات است طرح نهایی عشرت است از مات پنجم طرح نهایی
 مات است که اللف ششم نیز طرح نهایی مات است که اللف هفتم که به اعتبار شمول احاد و
 عشرت و مات است طرح نهایی احاد است که عشرت و نهایی عشرت است از مات.

هشتم به اعتبار شمول احاد و عشرت و مات و اللف طرح نهایی احاد است از عشرت و نهایی عشرت است از
 و نهایی مات است که اللف. نهم به اعتبار شمول احاد و عشرت و مات و اللف و آن عبارت از طرح نهایی
 احاد و عشرت و نهایی عشرت که مات و نهایی مات که اللف است.

دهم به اعتبار شمول احاد و عشرت و مات و اللف و اللف اللف و آن عبارت از طرح نهایی احاد و عشرت
 و نهایی عشرت که مات و نهایی مات که اللف و اللف اللف و قس علی هذا مانع مانع
 یازدهم که کبری است و آن عبارت از اعداد تمامی عدد که حرف و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات
 بیستم مدخل کبری است و آن اعداد تمامی عدد است که کثیر حروف است بسط و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات
 و آن اعداد تمامی عدد است به اعتبار زود بنیات هفتم که کبری است و آن اعداد تمامی عدد است از حرف
 کلمات به اعتبار عدد سبوط و آن را سبوط عدلی خوانند که مجموع دارای حرفه سبوطه مثلا حرفت که در نقطه دارد
 در حساب کبری است که عدد دارد و طریقه عدد کبری است این است منسوب آن بودن اجداد حرف اللف
 کتب یکی می نمایند تا حرف را که در هم است و حرف ز، بیستی شود در حرف غ در عدد که عدد شود الا
 حرف آخر است که حرفی است که تیزی شود در حین مقول کبی باید از حرفی ابدان کنی در حین
 طریقی عدد سبوطی حرفت در مقرب هفتصدی شود و عدد منسوب اجداد چهار صدی شود در مقرب اجداد هفت و
 بعد در وضعی اجداد بیست و دوی شود عدد وضعی خیر است که از حرف اول که الف است یکی که شمردنی
 تا حرف غ که بیست و هفتم است در عدد کبری یعنی منسوب حرفت چهل می شود و در مقرب چهار صد و
 عدد وضعی اربع سبوطه است و در عدد نهج انجات اعظم در مقرب چهل و در مقرب هفتاد و در وضعی
 چهارده می شود در عدد کبری منسوب شصت و در مقرب پنج و در وضعی بیست و چهار است که مجموع آن چهار
 ضف کلمات کبری که عدد و چهارده عددی شود و پنجاه عددی را کبری که مجموع اعدادی گویند
 و با بر مانی که مدخل دو است جلی وضعی پس جلی است به حین عدد بود از اعداد کبی از طریق مرتبه حرف

دخی آن است که در حق حضرت پیر صلی الله علیه و آله و حضرت ائمه صلوات الله علیهم اجمعین باشد
 و خارج در حواله آن محل اظهار حرف بود در نزد اصحاب فن حرف مرکب و سبوطه و سبوطه را گویند که پنج اعداد حرف
 دیگر باشند و حرف مرکب بر دو قسم است اول حرف مرکب اهما حرف که عبارت از زردنیات باشد دوم حرف مرکب
 که بر سه نوع لغات بوده باشد سبوطه نیز بطریق حریفی باشد پس هر یک از این خصوص خود کتبت حرف و نظایر این
 جمله را خارج نامند و استخراج حرف از مدخل یا محبت نفس حرف مدخل بود یا محبت متعلقه یا محبت حرف
 نظیر یا محبت قوا یا محبت اسکن یا عراز یا غیر اینها یا محبت تقابل را اتحاد منقسم و آن خود از اینها معلوم خواهد شد
 و حرف مدخل حریفی است که از عددی کتبت و اسم رفت به حساب محل حاصل آید و حرف مستفاد حریفی است
 که از عبارات مطر حاصل آید و مستفاد و الا حرف مستفاد طلب دارند و حرف نظیر و التام حرف چهارده گانه
 بر چهارده حرف مگر در دایره ای که باشد از دایره خبر که بعد از شرح داده می شود و خواص جمع قوه است و مراد از قوه طرح ایجاد
 کبر است به عدد زوج و اضعاف زوج است و مادلان دی این را قوت نامند جهت آنکه مواضع عدد کتبی عدد
 اول بود و قوت کتبتان حریفی عبارت از برین حرف حاضر در اسم یا آنکه در عصر حریفی باشد یا از دایره آن
 مستقیم است به تمام غیر نام و اما نام آنست که از بر عصر حریفی باشد چون کتبت و غیر نام آنست
 که در عصر حریفی باشد یا از دایره آن عصر که باشد چون کتبت و غیر نام آنست و اساس اصل خانه را گویند مراد
 اینجا اسمانی است که عدد حرف و توانی مثل حسم باشد چون خان و زمان و بعضی کتبتان حریفی اطفال می شود
 و بنامت میان دو اسم به عدد حرف و حکمت و خنات و این هم بر دو قسم است نام غیر نام چون کتبت
 و غیر نام و غیر نام آنست که در حرف نظری باشد در کتبت چون دایره که در حرف است و در کتبت
 این هم در حرف است و عراز جمع غریزه است و آن لطیف است و مراد از اتحاد اسم است یا از دایره که
 دلیل حریفی واحد است چون صانع و باری و مولزی بر دو قسم است عددی نام حریفی نام و غیر نام نام
 آنست که در اسم در حواله متعلقه باشد چون کتبت و غیر نام آنست که در مدخل کبر براتن باشد

در وسط باشد چون مدی و دود و در براری حریفی نام آنست که در براری حریفی باشد و در ترتیب چنان
 ترتیب و طبع و محمل غیر نام آنست که در براری مخالف باشد و حریفی براتن چون لطیف و ظاهر و متضاد است
 که اسی به اهما محبت صیغه تانی باشد چون رافع السماء و یا باسط الاضراس و ظاهر و باطن
 اما طریق استخراج اهما باشد به اسم صاحب دولت
 استخراج اهما به اواع فخر است بعضی از فنس حرف اسم کتبت و تبت و طبع و صاحب طابع استخراج نموده اند
 بعضی از نظایر این حرف که مدخل است احد حرف دیگر کرده اند و از حرف مستفاد نام نهاده اند و از آن اهما
 پیدا کرده اند و بعضی دیگر محبت اساس حرف که عبارت از دو مع بر حرف بود در مع حرف دیگر بر ترتیب حریفی
 و ایجاد دایره ای و اعلی و انجی حرف که خوانده اند و از آن صورت اسم ترکیب کرده اند و طریق استخراج اهما به
 شصدهشت دیش مرتبه است و در آن کتبت نظری باشد که دلیل آن است بیارند برای بران در
 لفظ اتم بیارند برای زبان شد برای بران ابرو الحسن و برای زبان اتم امین و تبت اسم نظری باشد
 که دلالت بر روح یا زیم کی چند نظری را در غیر اینها باشد اسم گویند طابع و حریفی که در حریفی و دلالت
 یا معط نظری را از این افراد را میسر بود و آنکه خانه افراد را میسر بود آنست که بسبب طابع از غروب بگویم کتبت
 یا آنکه کلام زنده و زنده یا آنکه نسبت به فعل و صفت کلام کتبت بحسب صفت و فعل و دلالت آنکه
 و طابع غنند و بر فردی از افراد و دلالت را اسی باشد از اهما الله صافی که در دایره کتبت بحسب بیرون آن آورد
 که آن اسم بر بی ذات اولست و آن اسی باشد که در عدد کبریا صغیر یا سبوطه یا مطابق اسم او باشد یا مطابق کتبت یا
 تبت یا طبع یا مطابق یا تکت یا واسطه یا حاکمه یا تکیه آری یا تانی یا تانی باشد و اسم مطابق اسم تری ذات است و اسم
 مطابق تبت تری صفات است و اسم مطابق کتبت تری انحال است و اسم مطابق تبت تری نفس است و
 تحصیل سعادت آری باشد و اسم مطابق تکیه آری بحسب فردا نش و در ایت است و اسم مطابق تکیه آری
 بحسب حفظ مسائل و ظهور اشیا است و اسم مطابق تکیه آری بحسب تری بحسب اوضاع است و اسم مطابق جمع اول

ب جمع کلمات نفی و جذبات رحمانی است
 و در ابتدا بطین اول صدی باشد که اصل آن کتبت و قب حاصل آید و بطین دوم صدی باشد که از خیر اموال شده
 بیرون آید و بطین سوم صدی باشد که از سبط حروف اموال شده بیرون آید و بطین چهارم صدی باشد که از سبط اموال شده
 بیرون آید و بطین پنجم صدی باشد که از تعداد حروف موطوعه اموال شده بیرون آید و بطین ششم صدی باشد که از تعداد
 موطوعه سوط و حروف بیرون آید و بطین هفتم صدی باشد که از تعداد حروف موطوعه صدی بیرون آید و در این باب تمامی اشیاء
 اس کن در بطا حروف اسم بود که کسر است

۱۰۶۰۲۰۴۰۰ جمع ۳۳۵ حروف مدخل کبیر ل ش مدخل وسط مجموعی ۲۸ حروف حل
 مدخل وسط کبیر ۱۱ حرف ای مدخل منغیر ۲ حرف ب بطا حروفش با زرد نبات
 ۱۱ ام ش ی ن ح ا ا م ال ی اب ا و مجموع سبت حرف است و حروف زرد نبات
 مدخلش نش نظر دارد و بدان که نزد بعضی سبب نظر جاری مجرای کی حرف است و ما صد حروف
 قاطرا که شش بود حرف ک ب و اعتبار کرده با عدد حروف زرد نبات که سبت بود هفتم که مجموع
 سبت است حرف شد اگر انجور و الوددی نظریه فراگیریم بصورت کتبت درمی آید

ق س ص ط ز ح ع ت س ص س ن ط س ص ج ح س ع س ذ ع ر و انجور و کبیر

خورد بطراط باشد و مطلوبش قرینه اسم حرف دیگرند آن حروف رقم خانه و صنفی کردند بر این مثال:

خانه اول	خانه دوم	خانه سوم	خانه چهارم	خانه پنجم
ق ح س س	ص د س ص	ظ ذ ز س	ح س ع ص	ت س ز س
خانه ششم	خانه هفتم	خانه هشتم	خانه نهم	خانه دهم
ص ص س س	ظ خ س ا	س ع ص ص	ح س ح س	ع ذ س ص
خانه یازدهم	خانه دوازدهم	و چون حروف موطوعه خانه این بود مجموع کتبت چنین می شود		
ص ع د	ر س			

ح س د س س ص ع ا ح ع س ع ص س س ذ ص ص ر س و نظار حروف زرد
 این می شود، ب ا ص د م ل ل ی اک در ن س ن د اک ق ال دا چون انجور را
 کبیر کتبت موب کتبت چنین شود. اب دال ص ادق کم ال ال دی ن اس کن در
 و چون انجور نه بار از کبیر کنیم چنین می شود: ابوالصادق کمال الدین اسکندر. و از نفس همین خود خدایم از
 اسما و بار تعالی از کبیر پذیرد کسین از کتبت و سبت در اسم حیات لاداب لول صادق مقصود کامل مکن
 پاک ملک دین ملام شهن تدیم مقدس مدبرین سبب تقدم ملی دلی دالی مولای مولای کبیر تدبر
 کریم مآذ مؤمن ممل مکن موصل مشیر مقرب مدبر مقدر مکرّم مکنون کابین کمبیز صابو مسبور ممدابد
 و حل ابدی صدی سردی باقی دانی بصیر مدرکن مبر نور نصر ناصر اسس مکن اسین اسین اسین
 دریم قوی قویم رب بارگای اسما و بطور نصحت و شش اسم است مولای هر سبب اجدی اسم است است
 و اباب خراس اسما و استوانه خواهند بجهت موافقت حرف آن بحرف اموال شده که در چون و او هم که در
 این اموال شده اسما و متوالیه استخراج کنیم مدخل کبیر از اموال شده و بگیریم بدین وجه از خانه اب دال
 ص ادق مدخل کبیر آن ۲۳۵ است و حروفش ه ل ر است و وسط مجموعی آن ۲۸ حروفش
 ح ک منغیر آن ۱۰ حروفش ی و مدخل سبت کم ال ال دی ن کبیر آن ۱۸۶ حروف
 د ف ق و وسط مجموعی آن ۲۴ حروفش د ک منغیر آن ۶ حرف و مدخل اسم اس ک
 ن در کبیر آن ۳۳۵ حروفش ه ل ش و وسط مجموعی آن ۲۸ حروفش حل وسط کبیر
 آن ۱۱ حروفش ای و منغیر آن ۲ حروفش ب پس مجموع مدخل شده اسم دشت و سبت این شد
 ه ل ر ک ح ی د ف ق د ک د ه ل ش ح ل ا ی ب و چون انجور سبت است
 و قاطع آن هفت و سبب چهار نقطه را بر سر ل کبیر حاب کنیم و در حروف دال با دریم پس عامل چهار است
 بر اندی بجای هفت نقطه حرف حایانا با حرج بنویسد و ما در حروف بر سبت حرف مداخلت کنیم و

بن سطر را افزودیم که میت و در حرف شد بجای ۲۲ حرف بکن آوردیم چون این حروف را اصلاحات خواهد
 سطر حساب کنیم و حرف صمد و خانه را بقرینه اسمی بویسیم در دوازده خانه حاصل آید مثال :

خانه اول	خانه دوم	خانه سوم	خانه چهارم	خانه پنجم	خانه ششم
حرف ل ض	حرف ک س	حرف ی ق	حرف ن ق	حرف س د	حرف ک ذوق
خانه هفتم	خانه هشتم	خانه نهم	خانه دهم	خانه یازدهم	خانه دوازدهم
حرف ل خ	حرف ش ر	حرف ض ل	حرف ی ب	حرف ک ف	حرف ج ض

چون حروف متحصلة این بیت را جمع کنیم چنین می شود : س س اص ن ض خ ض ن اور
 ض س ض خ ب ض س ر د ط ظ چون نظیر بگیریم ح د س ل ل ل ل ل ل ل
 ح س ر د ل ی ع ل ا د م م ک خیر خوب م ح م د ر س د ل ال ا ه
 ع ل ی د ل ی ال ا ه و کس ر ه ترتیب محمد رسول الله صلوات الله علیه و آله
 و از عدد کسیر این نتیجه نماند که ۵۵۵ است و در حرفش ه ن ث است و بط مجموعی آن ۱۰ است
 و در حرفش س است و عدد صغیرش ۶ است و در حرفش د است و اضافه هفت حرف کلمه عدد کسیر
 با عدد آن ۳۱۰ است و در حرفش ی ش است و اضافه ده حرف و کلمه و بط مجموع با عدد آن
 ۲۵۴ و در حرفش د ن ر است و اضافه دو حرف ک ن ج که اصلاحات بیت در حرف است
 و باقی آن باسی و سه حرف مذکور حرف سیستوره سی در پنج تمام می شوند و با اعتبار آنکه این حرف
 علامت خواهد بود و باقی باشد حرف صمد و خانه را بقرینه اسمی بویسیم تا به ترتیب حضرت پروردگار فرموده
 مبارکی از آن آشکار شود که اسم دایمان جزئی و کلی بجز آن باشد بر این مثال

خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
ث ای س	ع ض ح ن	ن ض ح ر	ی خ ن ض	ان ی ا	ب ن د و
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
ن ر د ض	ب س ن ض	ی خ اب	اض اص	ار ا د	ک ظ د ط

چون حروف متحصلة این بیت را جمع کنیم چنین می شود : س س اص ن ض خ ض ن اور
 ض س ض خ ب ض س ر د ط ظ چون نظیر بگیریم ح د س ل ل ل ل ل ل ل
 ح س ر د ل ی ع ل ا د م م ک خیر خوب م ح م د ر س د ل ال ا ه
 ع ل ی د ل ی ال ا ه و کس ر ه ترتیب محمد رسول الله صلوات الله علیه و آله
 و از عدد کسیر این نتیجه نماند که ۵۵۵ است و در حرفش ه ن ث است و بط مجموعی آن ۱۰ است
 و در حرفش س است و عدد صغیرش ۶ است و در حرفش د است و اضافه هفت حرف کلمه عدد کسیر
 با عدد آن ۳۱۰ است و در حرفش ی ش است و اضافه ده حرف و کلمه و بط مجموع با عدد آن
 ۲۵۴ و در حرفش د ن ر است و اضافه دو حرف ک ن ج که اصلاحات بیت در حرف است
 و باقی آن باسی و سه حرف مذکور حرف سیستوره سی در پنج تمام می شوند و با اعتبار آنکه این حرف
 علامت خواهد بود و باقی باشد حرف صمد و خانه را بقرینه اسمی بویسیم تا به ترتیب حضرت پروردگار فرموده
 مبارکی از آن آشکار شود که اسم دایمان جزئی و کلی بجز آن باشد بر این مثال

خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
ث س ن ی	ح ظ س ی	د ض ح د	د ض ر ع	ک ه ب ق	ی ص ر ج
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
ش م ی ق	ب ج س ر	ی س ط ق	ح ح ح ل	ح خ د ر	ح ص ی ص
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
ر ث ن د	د س م ن ط	ع خ ی ر	ر ب ع ص	ش ح ل ی	ح ض ی ر

چون حرف مقصد این بیت را جمع کنیم ا ب ج د می شود س ط ز ح ط غ م ق م ج م
 ق ج د س ق ح ل خ د ص س ت د س ط خ ا ب ص ح س م ر چون ا ب ج د را
 نظیر کنیم پس شود ام ص م ن ظ ه و ف د ه و ف د ا ه و ت ض ی د د ا ط ر ا م ی
 س ع ل ت ال د چون حرف را صد در مؤخر کنیم ض ی می شود و ال الام ت ال م ع ص د
 م ی ن م ظ ا و ر ل ط ب ال ال ا و ر ی و ض ا ت ه ترکیب : والاعمال المعصومین
 مظاهر لطف اللہ و فیوضاته و بدانکه عدد ابجد کبیر این نحو ۲۸۱۹ عبارت مجده حرف است
 چون علامت ناقص آن که پنج حرف است مع وظی اضافه کنیم بیت در هر حرف می شود چ ک
 و ایند حرف را چون اضافه کنیم جمعاً بیت پنج حرف می شود پس دوازده خانه و نیم وضع می کنیم چون این حرف
 علامت جزا و بطری باشند طاب حرف صحیح و خانه هستند مطلوب هر حرف نوشته می شود

خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
دض دس	هس ض	اب زخ	ظ ه و ف	ش ب ش خ	م س و ظ
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
دس زخ	م س زخ	ظ ه و س	ب ق غ ض	ذ ق ط ض	ی ح ک ر

خانه حرف مقصد این است

ج د م س س س ب خ ظ ب ع س ط س خ م خ ط س ق م ق م ج د
 ل ا ا ا ع ی م ج ج ن ا م ا ی د ی ا م ا ح ل ح ل ت و م
 صدر و مؤخر ص ل د ا ت ال ل ا و ع ل ی هم ا ج م ع ی ن د ا ی م ا ترکیب
 صلوات اللہ علیہم اجمعین دائماً و باید بدانی مدخل کوکب بحسب تحیه ضرب اعداد اسماء
 در کوکب از جمله ضروریات این فن است بوضع ابجدی و صورت آن بر این وجه است یعنی ضرب

مدخل اسم کتبت و ق ک از اصول نوشته می نامند و عددش ۷۷۵ است از ا در مدخل زحل حاصل همین عدد
 مدخل زحل ۴۵ است چهل را در هفتصد ضرب می کنیم بیت هشت نیز حاصل می شود ۲۸۰۰۰ = ۴۰ x ۷۰۰
 و خوش اینست : ح ک ن غ و ضرب پنج در هفتصد می شود سه هزار پانصد ۳۵۰۰ = ۵ x ۷۰۰ و خوش
 ش ج غ است و از ضرب پنج در چهل در بیت حاصل می شود ۲۰۰ = ۵ x ۴۰ و خوش ر است
 و از ضرب پنج در پنج بیت پنج حاصل می شود ۲۵ = ۵ x ۵ و خوش ح ک ن است و تفصیل ضرب
 مدخل اسم کتبت و ق ک ۷۵۵ است در مدخل مشتری که ۹۵۰ است از ضرب هفتصد در هفتصد
 هفتصد و سی هزار حاصل می شود که خوش غ ل خ است و از ضرب هفتصد در پنجاه سی در پنج هزار حاصل
 می شود که خوش ح ل غ است و از ضرب پنجاه در هفتصد چهل در پنج هزار حاصل می شود و خوش
 ش د غ است و از ضرب ۵۰ در ۵۰ در هزار پانصد حاصل می شود و خوش ش ب غ و از
 ضرب ۵۰ در ۵۰ در بیت پنجاه حاصل می شود و خوش ر ن است و تفصیل مدخل اسم
 کتبت و ق ک ۷۵۵ در مدخل ریخ که عددش ۸۵۰ است و ضرب ۷۰۰ در ۸۰۰ پانصد و هشت هزار
 حاصل می شود و خوش ش س غ است و ضرب ۷۰۰ در ۵۰ سی در پنج هزار می شود و خوش ل ح غ
 است و از ضرب ۵۰ در ۸۰۰ چهل هزار حاصل است و خوش م غ است و از ضرب ۵۰ در ۸۰۰
 چهار هزار حاصل می شود و خوش د غ و از ضرب ۵۰ در ۵۰ در بیت پنجاه حاصل شود و خوش
 ر ن است و تفصیل حرف و مدخل اسم کتبت و ق ک ۷۵۵ است در مدخل شمس که
 چهار صد است پس از ضرب هفتصد در چهار صد در بیت هشتاد هزار حاصل می شود و خوش
 ر ن غ است و از ضرب ۵۰ در ۴۰۰ بیت نیز حاصل شود و خوش ک غ است و از ضرب
 پنج در چهار صد در هزار حاصل می شود و خوش ب غ است و تفصیل حرف مدخل اسم کتبت
 و ق ک ۷۵۵ است در مدخل عطارد که عددش ۲۸۴ است پس از ضرب هفتصد در در بیت

یکصد و چهل هزار حاصل شود در خوش ق م غ است و از ضرب هفت در هشتاد پنجاه و شش هزار حاصل
 شود که خوش ن د غ است و از ضرب هفتصد و چهار در هزار هشتصد حاصل شود که خوش م ب غ
 است و از ضرب پانصد در دویست صد هزار حاصل می شود در خوش م غ ق است و از ضرب پنجاه
 در هشتاد چهار هزار حاصل شود که خوش د غ است و از ضرب پنجاه در چهار دویست حاصل می شود که
 خوش ر است و از ضرب پنج در دویست هزار حاصل شود خوش ر غ است و از ضرب پنج در
 هشتاد چهار صد حاصل می شود در خوش ت است و از ضرب پنج در چهار بیست حاصل شود در خوش
 ک است و تفصیل ضرب حرف مدخل اسم و کتبت و تبت که ۷۵۵ است در مدخل زبیر که دویست
 هفتاد است پس از ضرب هفتصد در دویست یکصد و چهل هزار حاصل می شود در خوش ق م غ است
 و از ضرب هفتصد در ده هفت هزار حاصل می شود در خوش ز غ است و از ضرب هفتصد در هفت چهار
 هزار هفتصد حاصل می شود در خوش ظ د غ است و از ضرب ۵۰ در ۲۰۰ ده هزار حاصل شود در خوش
 ی غ است و از ضرب ۵۰ در ۷۰ سیصد پنجاه حاصل شود در خوش ش ن است و از ضرب ۵۰
 ۷۰ سی و پنج حاصل می شود در خوش ل ه است و از تفصیل ضرب مدخل اسم و کتبت و تبت که ۷۵۵
 است در مدخل مکرر هشتاد سیصد و چهل است پس از ضرب هفتصد در سیصد و پنجاه هزار حاصل شود
 در خوش ک ا غ است و از ضرب عدد ۷۰۰ در ۴۰ بیست و هفت هزار حاصل می شود در خوش
 ک ح غ است و از ضرب ۵۰ در ۲۰ پانزده هزار حاصل می شود در خوش ی غ غ است و از ضرب ۵۰
 در ۲۰ در هزار حاصل می شود در خوش ب غ است و از ضرب ۵۰ در ۲۰ هزار و پانصد حاصل می شود
 خوش ش غ است و از ضرب ۵۰ در ۴۰ دویست حاصل می شود در خوش ر است
 و تمام دو کتب سبعه و اسما و تموازه اعداد ایشان در مدخل ایشان رحمت مجموع یکصد و دوازده حرف است
 باین نحو: کوکب زحل: زحل ال دراج کن ح غ ش ج غ ب غ ب غ ر ن کن ح

کوکب مشتری: مشتری ج ل ی ل زوال علم ج ل غ ل غ م ه غ ت د غ ش ب م ر ن
 کوکب مریخ: مریخ ش دی دال ب ط ش د ای م ال ب ق ات س غ ل ه غ م غ د غ ر ن
 کوکب شمس: شمس ن دال ل ه ال م ت ع ال ز فی اول ز غ ک غ ب
 کوکب عطارد: عطارد ق دی ال د اس ع ق م غ ن د غ م ب غ ی غ د غ ر ع ت ک
 کوکب زهره: زهره هم ل ک ال م ل د ک غ م غ ر غ ط د غ ی غ ش ن ل ه
 کوکب قمر: قمر م ق ر کن ا غ ک ح غ ی ه غ ب غ غ ش ر
 و چون این یکصد و دوازده حرف را بحساب جزو و مطرود می گردانیم طابند حرف محمد و خانه را با این حرف محمد
 خانه ایشان: این نوع ظاهری شود چون الله تعالی

خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
فص ح ق	ل د اس	ل ا در	ا ح ج س	د س ک ل	خ ط غ غ
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
ش ر ج د	غ ز ب ر	غ ج د ق	ن ز ر ع	ک ط ه ی ن	م د ش س
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
ت ج ش ش	ی س ح ق	ل م ی ف	ل ف ن ق	د س ع ق	ل د غ ذ
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
ل م م غ	خ د ل م	غ غ ل ف	ح ق غ غ	م د ح ق	غ غ ت ر
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
د ش س	ش ب ی خ	غ ز س	ن د م خ	ر غ ی س	خ ش س ج
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
د س ی ل	د ر ا ر	ل ط ب ط	ط ا ش غ	د د ا ر	ی ب م خ

خانه	خانه	خانه	خانه
ادلخ	بمردی	اصدش	سریع
خانه	خانه	خانه	خانه
غرض	غرض	نظرس	ممنس
خانه	خانه	خانه	خانه
لدل	بهر	ظلم	لطمناع
خانه	خانه	خانه	خانه
فرض	اصدس	لسدس	فکسد
خانه	خانه	خانه	خانه
اقص	دقت	ددیغ	اضلد
خانه	خانه	خانه	خانه
رقم	مض	مض	مض
خانه	خانه	خانه	خانه
اضلد	ظ	م	ن
خانه	خانه	خانه	خانه
دس	غ	ش	ظ
خانه	خانه	خانه	خانه
اضلد	ظ	ن	ظ
خانه	خانه	خانه	خانه

خانه خانه خانه
بعض خود غرضش دس
چون حرف سخته این بیت را که نود و نه خانه داریم است جمع کنیم این حرف می شود

مستقیق در سراج س ل ط غ و ذ ذ ر ج ق ط ع ت ض د س ج ش س ق ض ف ب س ق ن
ذ ض ح ر ص ح ف ق ع و ق ح ت ق س ر ق س ر ح ح س س ل ر ز ط ط ا غ د ل ب
خ ر خ م
ع م
م
خ ق ذ ط ق ر ص ط و م
چنین می شود: ل ه و ا س د ت ا ض ت ن ک ش ر ف ه م ب ه ل م ا ن ز ا ه ل ج
ج ه و ا ه ک گ دی در ن ج ه و ب ر ه ی د و ا ر ی د ا ر ی ی ر ت ا ض و م م س ن و د
ع ی دی د ا ل ل د ه ن ش ر ض ب ل ه ل م ا ل ا د ل ه ک ش م ی م ل ی ل ب ل م
ن ل ل ل ت ا ل ا ر ی ا ی م و ن ه ل ی و ر ن ل ر ن ه و س ت ل ل ی ی ه ی ک و
ب غ ل ه ق ش ل ن ت ز ک ا م ر ش م ت ق ی ر ب د ا ن ک ا د ا ج ج ی ج ب م ا
اص ای ه ک م ه د ل م ا م ل ر ن ل ا ۱۹۹ چون این حرف را یکبار کسر کنیم
این حرف ترتیب پذیرد: ا ل ل و ر ن و ر ا ل م ا د ا ت د ا ل ا ض م ش ل ن د ه ک ش م
ک ا ت ف ی ه ا م م م ب ا ج ا ل م م م ب ح ف ی ز ج ا ج ه ا ل ز ج ا ج ت
ه ک ا ن ه و ا ک و ک ب در ی ی د ق و م ن ش ح ر ت م ب ا ر ک ت ه ز ی ت د ن
ی ه ل ا ش د ق ی ت ه و ل ا غ ر ب ی ه ی ک ا د ز ی ت ه و ا ی م ی ا د ل د ل م

تمس من این درج ل ان دردی ال ل عمل ن در هم ن ی ش ا دی ضد
 ب ال ال ال ام ث ال ل ل ن اس وال ل حب ک ل ش ی ا ع ل ی ام . چون حرف
 زحیم خیم شود ؛ اشدر از انموت دالاض مثل نوره کشو آه آنها مصباح المصباح فی زجابه زجابه
 کانه لوکت دردی یوقدن شجره مبارکه زینب لاشرقیه ولا غریبه کاید زینب انصبی اولم شمسه ناز زطلی نور
 بهدی اشدر نوره من یشاد نصیر اشدر لاشمال لفاکس و اشدر کل شی شی طعیم . و این آیه نور چهل
 هشت کلمه است مطابق مدر کبیر اجدی و به نظر حم که زری است نام از روز نام مبارک حضرت
 محمد صلی الله علیه و آله و جبین و سوات اسم ازلی مابد و امجد واقع شده برای هر کلمه بحب حرف آن
 به دوایر خیمه و خیمه که در گذشته ذکر شد و پنج نوع عدد خیم شد و مجموع آن به تفصیل در جدول نموده می شود
 دایره اجدی تمام است .

دایره اجدی	اساس	ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن
	نظیره	س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ
دایره اقبث	اساس	ا ب ت ث ج ح خ د ز ر ز س ش ص
	نظیره	ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه ی
دایره ایغ	اساس	ای ق ی غ ب ک ر ج ل ش د م ت ه
	نظیره	ن ث د س خ ز ع ذ ح ف ض ط ص ظ
دایره اعطد	اساس	ا ه ط م ف ش ذ ب و ی ن ص ت ض
	نظیره	ج ز ک س ق ت ث ظ د ح ل ع ر خ غ
دایره انبج	اساس	ا ف س ج ی ع ل م ه و ض ر ز ط خ
	نظیره	ث ب ج ظ ن خ ق ک و ت ش ص د ذ
دایره اربی	اساس	ا ر غ ی ب ز ف ت س ق ت ش ک ج
	نظیره	ص ل ح ض م خ ط ن د ظ و ذ ع ه
دایره اجدی	اساس	ا ج ذ ش ظ ق ن ح ب ر ص ر ک و
	نظیره	ت خ ز ض ر غ ل ه ت د س ط ف م ی

و صد یعنی شماره حرف آنچه منظوم شود از مستطبه بط عدوی مطب طاب مثل ت اول باشد
 و نویسد و الف در دوم باشد و حرف که الف و ب باشد گناشته ج را نویسد و سوم اگر مخ باشد باغ
 ت حرف شود در اجدی گویند پس هم گویند و حرفی در چهارم باشد غیری حرف گذارد
 حرف ن که چهارم است نویسد و اگر درون باشد غیر ن پنج حرف شمرده پنجم حرف تلف باشد
 نویسد هكذا الباقی .

بدانکه بنای علم خرف حرف بیت و هشت گانه بود که زبان علمی آنرا اجدی گویند و ما حرف آنرا بیان می کنیم
 اول خواص و مراحل آن می برداریم . بر دایره ای از دایره اجدی اعداد شماری دارد خصوصاً دایره
 اجدی که نام الدایره است و ضوابط مراحل و اعدادش پیش از سایر دایره است که اول آن می برداریم
 مثلاً بعد کبیر و عدد وسط و بعد صغیر و بعد کبیر و بعد صغیر این اعداد ختمه دائم در کار حل فصل
 مراحل علمی دارد و سایر اعداد دیگری هم دارد بتدریج من بعد و ما هم گفت
 و اما بعد کبیر آنکه مراتب اعداد هندسی ریاضی در اعداد که مراحل چهار مرتبه تقسیم است که در دایره
 ایغ مراتب واضحتر است و دایره اجدی کبیر اینست ؛

صغر اساس	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰
اعداد کبیر	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰
صغر نظیره	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ					
اعداد کبیر	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰

بعد کبیر دایره اجدی در حل علوم مرصاد العمل است بمحافظ مراتب چهار گانه اعداد و عشرت و مات و الف
 و بر مراتب به حرف تقارن فکری تقسیم شده است لکن از مراتب هزار کبیر پس است چون

در علم نجوم و الطول و عرض و انما هم بی نهایت است مثال اگر فرض کنیم در هزار را بر بیست بجای هر
 دو تب و بجای حرف بیست و نهم بیست و نهم بماند بقیه بسخ و بجای عدد در هزار بیست و نهم بجای عدد بیست
 هزار که بیست و نهم بر بیست و نهم که حرف کوچک را تا قبل حرف بیست و نهم در بیست و نهم حرف بیست و نهم باشد
 هزار را بر بیست و نهم حرف کوچک را بعد از حرف بیست و نهم مثال ۱۰۰۲ غ ب ، در رقم ۱۰۰۲ را چنین بیست و نهم
 ب غ ب و یا حرف عدد ۵۰۶۰ را چنین ه و خ گ ن الا آخر چون بر عملی قدمت و فراط خاص خود
 دادارد که بر عملی باید از یاد بگیرد و دیگر یاد نگردد بحال است در آن علم توفیقی باید یافت که برای خواندن و
 نوشتن اول باید انبای آن علم را یاد گرفت تا بتواند بخواند و نویسد و دیگر نخواهد مضبوط و محاسن خبر
 از یاد بگیرد باید حرف اجد را یاد بگیرد تا مسلط شود پس ابتدا مقدمات و اصطلاحات را شرح میدهم بعد به
 کلیات می پردازیم و آنچه تا اینجا بیان کردیم گذشته شری از ضوابط دایره اجد بود ان شاء الله تعالی
 باقی را شرح میدهم دایره اجد کبیر را با مراتب چهارگانه و مطراس و مطر نظیره با اعداد در جدولی که گذشت
 نوشتیم حال می پردازیم بحرقات بیت و هشتم گانه اجد .

دایره اجدی بیت و هفت حرف است که چهارده حرف آن مطراس است و طریقت و چهارده
 حرف دیگر را مطر نظیره و مطر نظیری می گویند و در ستور گذشتن نظیره چنین است . بر دقت و استیم نظیره یکی حرف
 را بگیریم از میان حرف بیست و نهم و حرف پانزدهم را می گیریم که آن حرف نظیره است حال اگر بیست و نهم
 حرف الف را که حرف اول دایره اجد است بگیریم از میان حرف بیست و نهم تا حرف بیست که حرف
 پانزدهم است و نظیره حرف الف است و عین نظیره حرف ب است چنانکه آخرین حرف طریقت که
 مطراس است حرف نون است و حرف نظیره اش حرف عین است که آخرین حرف مطر نظیری
 است و بر دایره ای بدین بنام و با عدد همان دایره در شمار می شود و در سایر دایره اشاره خواهد شد بهمان
 نحو که قبل از آن و با یاد اجد کبیر را کنیم و حالا دایره وسط را می نویسیم ؛ دایره انیت ؛

مطراس	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
رقم اعداد	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
مطر نظیره	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
رقم اعداد	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸

و باید که در تمام دایره الحروف بعد کبیر تا عدد مراتب اجدی گرفته شود اما وسط تا عدد سم آن دایره یعنی بر دایره ای دو
 خد دارد که در شماره کبیر تابع حین اجد است و کس در وسط تابع حین همان دایره است بضابطه خود دایره معلوم است
 و عدد دیگری مثل صغیر و غیره ندارد و کس مادر همه دایره اجد است که از تمام حجتی بر آن مادر حرکت داد و مثال آن
 داده شد در کبیر و وسط و صغیر و کبیر و صغیر و غیره و دایره کبیر و وسط را بیان کردیم و حالا دایره صغیر را شرح میدهم
 دایره صغیر اجدی انیت ؛

مطراس	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
عدد صغیر	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۸	۶	۴	۲
مطر نظیره	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
عدد صغیر	۱۰	۸	۶	۴	۸	۶	۴	۸	۱۰	۸	۶	۴	۲	۴

این بود دایره صغیر اجد و اما قانون بدست آمدن آن اینست است که از عدد کبیر هر حرف دوازده دوازده طرح
 می کنیم و باقی مانده آن عدد صغیر است چنانکه در جدول نوشته شد و اما دایره کبیر برای گرفتن عدد کبیر باید
 حرف را از نظری جدولی که در جدول آمده بود و مجموع عدد فید و بنام جمع کرده زیر آن حرف در خانه بنویسند که آن
 عدد را کبیر کبیری گویند و برای بدست آوردن عدد صغیر صغیر از مجموع جمع عدد نظری دوازده دوازده طرح کرده

تا بنامه عدد صغیر صغیر است و طرفهای دیگری نیز هست که راههای مختلف دارد و حرف منظومی قسم
 است. ملبوبی و مسوری و کتوبی و حرف ملبوبی مسوره است الف بهم دال کاف لام سین
 شین صاد ضاد قاف عین غین ذال و حرف مسوری دوازده است. با تا تا حان را
 زا طا ظا فا ها یا و حرف کتوبی سه است سیم زون واد. و حرف اول منظومی راز و حرف
 بعد از آن می گویند. مثال منظومی حرف الف حرف است الف حرف اول کبر الف است
 زرد حرف دوم و سوم که ل ف است بنیه است مجموع عدد حرف زرد بنیه اش یکصد و یازده است
 و همینطور تا آخر در ضمن توضیح می شود جهت ابعاد دایره اجدی از کسورات سه زنج باخته و
 محسین از کبر کبر و صغیر صغیر نوشته شود چون از حوصله خارج بود در اینجا نوشته شد اگر دوستی بود آن را
 در آخر شرح آن داده خواهد شد.

و اما طرح کسبه که اخس طرح و از لطایف علوم هند است بر این قرار است که از صد کبر اجدی مضابط
 عنصری یعنی چهار چهار طرح شود تا خانه عنصری مضروب بحرف معلوم شود چنانکه گفته اند اول آتشی و
 دوم بادی و سوم آبی و چهارم خاکی که جمله حروف بر دو دایره از دایره اعظم گرفته اند و در دایره درون
 خود نام و نسبت دارد که تدریج شرح آن داده می شود در این باب دایره الحروف بسیار دینی شمار است
 و از استادانی که به محتاج آن پی برده اند و مرقوم شده اند نام می برم مانند حسین منصور حلاج و شیخ نجم الدین
 کبری و سعد الدین حموی و شازلی و سید علی بهمدانی صاحب اسرار القسط و سید حسین اضطرالی و
 شیخ محی الدین عربی و فخر الدین طوسی و خورشیدی و کاکلی و محمود و صاحب محتاج المعانی
 و شیخ بهائی و صدیقی و شیخ احمد ابن علی بونی و سید القادر الحسینی الوردی و صدق زعماد و خزان
 دیگر که از برین نام آن بزرگواران اطلاع یافت و بسبب تصدیق است رحمت آرد علیهم اجمعین را آنچه
 که شیخ ابوعلی سینا در کتاب کنوز العرفین آورده چهارده دایره ایهات الدوائر بود که هفت دایره از آنها

حرف هفت دایره پیرا است که بحسب اول سببه که جبر جامع است بنا بر آنند و نام صغیر دایره در صحت
 جبر جامع آمده که تا بحال شرح مختصری از دایره اجدی داده ایم العاقل کنی الاشارة و اما دایره دوم از دایره
 سببه دایره حرف تجمی است بنام اثبت در بوم است بدایره التواضعی که شرح آن با نظر نظریه و تقسیم
 وسط نوشته می شود. دایره اثبت اینست:

سطر الماس	ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص
علا و وسط	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
سطر نظیره	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	ل	م	ن	و	ه	ی
علا و وسط	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸

و اما تواضعی در افقه از آن گفته اند که اغلب در استخراج و استحصال مقصد لابد و لازم است تا مضابط حرف
 تواضعی شباهتی شود مانند ب ت ث یا ج ح خ یا د ذ یا ر ز یا س ش یا ص ض یا ط ظ یا
 ع غ که در امر استخراج طرح جواب و سوال متصل بحرف شباهتی شوند که دایره حاضر مطلق است.
 در دایره سوم دایره اعظم است که از جهت نسبت عنصری و بعضی کوهی نیز گفته اند و اما جهت استحصال
 دایره ثانوی فاصده است که از رابعی و سابعی هم گفته اند و مضابطش چنین است رباعی این جدول
 اجدی و سابعی اعظم و سببه سیاره اش هم می گردند. اینست جدول سببه سیاره:

دایره افسخ اینست

زحل	مشتری	زهره	شمس	زبره	عطارد	کمر
ا	ه	ط	م	ف	ش	ذ
ب	و	ی	ن	ص	ث	ض
ج	ز	ک	س	ق	ث	ظ
د	ح	ل	ع	ر	خ	غ

ا	ب	ج	د	ه	و	ز
ن	م	ل	ک	ی	ط	ح
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش
غ	ظ	ض	ذ	خ	ث	ت

دایره اطع تولد از باجی و سباعی مکتوس دایره اجد است

ا	ب	ج	د
ح	ز	و	ه
ط	ی	ک	ل
ع	س	ن	م
ف	ص	ق	و
خ	ث	ت	ش
ذ	ض	ظ	غ

دایره اجست اینچنین است

ا	ب	ج	د	ه	و	ز
ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
س	ع	ف	ص	ق	و	ر
ش	ث	ت	ج	خ	ذ	ض

و این چهار حرکت معلوم شده که چه حاصل شده است و باقی اعمال برین قیاس است. باید وقت کرد و بدانی که رشته سرد را ز دارد و باید بجزئی تا بیایی و ماراه تحصیل آنرا نشان دادیم تا چونند باینده شود انشا الله. دایره اجسط از دایره اجد و دایره اجست از دایره اجسط گرفته می شود و باقی دایره را بدین سوال دریافت کن تا الا اخر و دیگر از این واضح تر نتوان گفت و چنانکه قبلا گفتیم دایره اجد ام الودار است و لذا استخراج باجی و سباعی دایره ثانی و ثانیه در باجه استخراج می شود و باید مری و تومی حرف را بدانی که این عمل در سایر دایره هم صدق و گواه است اشاره بدین ضابطه لازم و ضروری بود و اما در بیان طباع حرف و بیان تقسیم آن بسبب بسیاره و آنچه بران عقل داده و بدان که بیت و هشت حرف را چهار عنصر قسمت کرده اند و بر یک عنصر را قسمت مساوی داده اند و بر یک طباع را به اعراب فخره منسوب کرده اند آتشی را از نوع و بادی را منسوب و آبی را منسوب و خاکی را منسوب و بر یک طباع با دویم خود مری و تومی است چنانکه آتشی را بر آبی مری است و بوانی را آتشی تومی است و همچنین حرف آبی را خاکی تومی و خاکی را آبی مری است و همچنین بیت و هشت حرف را به سبب بسیاره تقسیم کرده اند و بر بسیاره چهار حرف داده اند چنانکه در گذشته جدول بسیاره ذکر شد و حالا بوجه و تعلقات آنرا بیان می کنیم بدانکه دو دایره اجد و چهار عنصر و بیت و هشت حرف تجمی و بیت و هشت نماز از چون دوازده بواج

و این چهار عناصر تقسیم کرده اند سهم بر عنصری شده بر ج شد که از ضرب است در چهار دوازده پیدای شود چون بر هفت ستاره تقسیم شوند قسمت بر لاک بواج می شود الا خمس دایره که بر یک صاحب یک بواج است و چون بیت و هشت حرف تجمی را به دوازده بواج تقسیم کردند سهم بر بواج دو حرف و هشتی شد و از تقسیم نماز بر بواج سهم بر بواج دو حرف و هشتی می باشد به این طریق که در زیر نوشته می شود:

حمل اب ثلث ج شرطین بطنین تراب	شور ثلث ج و ثلث ه شراب بران هغه	جوزا ثلث ه و ز هغه هغه زراع	سرطان خ ط ثلث ی نمره طرفه جبه
اند ثلث ی ثلث ل جبه زبره صرفه	منبله ثلث ل م ن صرفه عوام سماک	میزان س ع ثلث ف غفر زبان اکلیل	عقربا ثلث اف ثلث ق اکلیل قلب سوله
قوس ثلث ق و ثلث شوله نغایر بلده	جدای ت ت ثلث خ ذایح بلع سعود	دلو ثلث خ و ثلث ه سعود اجبه مقدم	حوت ثلث ص و ثلث غ مقدم مؤخر دشا

و بدانکه حرف بر سه قسم است نقطه و مری و تومی. نقطه در تقسیم معلوم است ولی مری و حرف تصور در نفس است و آنها را مری و تومی نیز گویند و بر یک از حرف اجد به مزاج عنصری است که منسوب بدان است و بر یک از این بیت و هشت حرف هجرت حدیث پس بر صدی نیز طبیعت همان حرف است که از حرف بر از ای آن است و مرکب را باید در به با ناط خودش کرد. و بر یک از آنالیم سبب به کوبی منسوب است و طبیعت همان کوب است. زحل سرد خشک است مشتری گرم و تر. برنج و خمس گرم و خشک. زبره عدل عطارد مسترخ. قمر سرد تر. حرف نوزده و نوزده است و نوزده عبارت از اجد شهر و نوزده عبارت از ترتیب است و این در اثر تقسیم نامند

اول نمره شرقیه و ثانی در امر و شرقیه و حروف از جهت دیگر بر سه قسم است: منظوم و عربی و سحر
 که در گذشته ذکر شد و در اصطلاح علم اعداد براساسی یکسیر است یا وسط است یا منفر است یا مضرب
 یا خط یا کتبه یا ختم است اما عدد منفر عدد میان اسم است یعنی شماره حروف مثل حسن که سه حرف است
 و حسن که چهار حرف است و همچنین چون بر یک راده گیرند وسط گیرند چون صد گیرند کسیر گیرند چون
 بر یک را بر گیرند مضرب گیرند و چون کبی از اعداد اسم کم کنند خط گویند و چون خط را با اصل جمع کنند
 گویند و چون کتبه را در اصل ضرب کنند ختم گویند در منفر و کسیر مضرب و ختم نیز اصطلاح است بر سه
 جهت و به تقسیم دیگر بر گاه عدد ای را در عدد حرفی ضرب کنند حاصل را نیز عدد دیگر گویند مثل این
 در اسم حسن که عدد اسمی آن ۱۱۸ است و در عدد حرفی آن که سه است ضرب کنیم ۲۵۴
 حاصل می شود اینرا هم عدد کسیر گویند و چون عدد کسیر را در عدد حرفی ضرب کنند حاصل را کسیر گویند
 و چون کسیر را در عدد حروف ضرب کنند حاصل را کتبه گویند و حاصل ضرب کتبه را در عدد حروف را
 کسیر کتبه گویند و چون عدد اسمی آنرا که در اصطلاح این علم عدد منفر گویند نصف کنند نصف آنرا
 اصغر گویند نصف اصغر را مضاعفتر گویند و نصف مضاعفتر را اصغر مضاعفتر و دیگر گاه در اصغر مضاعفتر مضاعف
 نصف آن صحیح باشد دو قسمت کنند آن قسمت یک عدد زیادتر است آنرا حاصل در آن کتبی را ناقص
 گویند باید نصف ناقص را ترک گویند و ساقط را اعتبار ننمایند و استتقاق در حرف اهل اعداد عبارت
 از آنکه عدد را بحرف در آورند مثلاً ۱۲۴ را گویند د ک ت ق و ز مع دیگر آن حرف را بقسط در آورند مثل
 حرف از الف گویند و حرف ج را جیم و هكذا حرف نوا را اسماء در حرف جاح باید بعد از جیدی حرف
 گرفته شود به این ترتیب که حرف اول اسم و حرف دوم شهر و حرف سوم کوی و حرف چهارم خانه مثلاً
 احمد را در اسم اول شهر هتم کوی سیزدهم خانه چهارم باید گرفت و بعد از آن اسم سیزدهم شهر هتم کوی
 سیزدهم خانه چهارم و نیز را اسم هتم شهر هتم کوی پانزدهم خانه هتم شهر هتم کوی سیزدهم شهر هتم

کوی بیت و یکم خانه شانزدهم و هذائیس و انما اکون کم کل اکون نمی تحصیل المستحصله و از این قائل
 مستحصله در بیان نباید شریعت که در بیان نباید
 مسائل که در تمام عالم ناطق بود در میان نباید
 سوال از خبر جامع گویانی کن مستحصله هر فرد آن
 ترغیب یا ترقی یا تنزیل مبادات کند با اهل جوان
 قیمت چهار کن بر حرف بجای خود گذارد از هر در بیان
 توبه روح من راده ترغیب عصر تخفیف از پی ده دو خندان
 منزل طازت شغیر مبادات اجبر طلم داخل آن
 در بیان حروف مستحصله:

گویند حرف مستحصله که این علم شریف بجز طریق بیان شده است و یکی از آن طریق است که بعد از داخل
 درجه که از حروف سوال گرفته شد و خواهی مستحصله حاصل کنی کوی که از حروف اول گرفته باز
 کوی که از حروف اول گرفته در خانه اول بنویسد که حرف اول علامت چهار حرف دوم علامت
 سطر حرف سوم علامت صفحه و سطر چهارم علامت خانه باید همه حرف سوال چهار چهار شود از
 اول تا آخر که کوی در خانه آتش و کوی در خانه باد و کوی در خانه آب و کوی در خانه خاک نوشته
 شود بعد تا عدد بدو حین از عناصر اربعه مستحصله حاصل کن و نظیره گرفته و صد در دو حرف که جواب ناطق
 می شود انا و الله عالمی فاصد سوال از خبر جامع از کلام در چهار صاحب ولایت حضرت مولی علی این
 ابطال مسمی السدم از روش محمود عهدار شهر به حیانی و طریقه او چنان است چون سوال شود خواهد
 جواب باید بیت و هشت عمل در حرف سوال انجام دهند تا حرف جواب سوال ناطق شود
 اول بسط سوال است یعنی باید بحرف مستحصله نوشته شود دوم باید عدد کل حرف را بحساب یک کسیر

تجزی و جمع کنی که این جمع صد داخل کسری مجموعی می باشد سوم باید مدخل در یک مجموعی گرفته شود و مدخل
 دیگر از آن برست بیدری که مجموع را مدخل اربعه می گویند و مدخل را چنین باید گرفت که اعداد از با اللف
 جمع کنند یعنی تنزل مرتبه اللف با اعداد هفت و عشرت به مات شود مدخل مجموعی کسری ۲۲۵ بوده
 برار را پنج جمع کردیم شش شد بعد از آن بیت را بعد از شش و ششم بعد از آن اول است بود بعد از آن
 شش و بیت و ششم چنین شد ۲۲۶ بعد از آن شش را به مات جمع کردیم یعنی تنزل مات به اضا
 که شد ۸ و از او ششم بعد بیت را از ششم ۲۸ شد این مدخل سوم را مدخل وسطی نامند که حاصل
 شده از مدخل وسطی مجموعی است که دومی باشد یک مدخل دیگر که مدخل صغیر گویند باید در دست کرده و
 او نیست که هفت را با دو جمع کرده ۱۰ می شود پس مدخل چهارم که مدخل صغیر بوده ۱۰ شد عمل
 چهارم از بیت هفت عمل با آنست که عدد های مدخل اربعه را باید استسطاق کرد عمل پنجم
 آنست که آن حرف که از مدخل اربعه حاصل شده استسطاق کردیم آنرا منوطی و مطلوبی و سروری باید کرد
 یعنی دو حرفی که حرفی را با مدخل هفت و شش ۱۰ را الف و لام و ف باید نوشت
 و پس علی هذا عمل هشتم آنست بعد از منوطی جمع باید تاریخ سال و ماه و روز و شب و ساعت و
 نوشته شود و یکی از دهات این عمل آنست که طالع وقت و صاحب طالع را هم باید نوشت مثل گویند
 که شب بیت و هفتم ماه ذی الحجه سال که هزار و هفصد و هشتاد و سه بوده که نوال را از ششم حساب کردیم آنجاب
 در برج جوزا بود و جوزا خانه عطارد بود پس طالع جوزا صاحب طالع عطارد را از ششم عمل هفتم آنست
 که حرف را به تدبیر مثل حرف نوال بزاید یعنی میند حرف نوال چند حرف است در عدد
 به تدری که حرف نوال است حرف اسس هم بهمان عدد شود و حرف اسس بهمان حرف
 را گویند که از مدخل اربعه و از تاریخ هم رسیده باشد عمل هشتم آنست که آن حرف اسس را نظیر گویند
 و نظیر آنست که حرف پانزدهم اجد نوشته شود عمل نهم آنست که حرف نظیر را مصدر و مؤخر گویند

که آنرا کسری گویند عمل دهم آنست که حرف کسری شده را مستحده کند و فاصده مستحده محتاج است چهار دایره در دست
 ذکر کردیم در ترتیب در این چنین است اول اجد دوم است سوم اعظم چهارم اتبع و یکی که محتاج است
 است طرح است طرح اجد بیت هفت بیت هشت است که این طرح را نمازی گویند و طرح
 است در از ده دایره که طرح بر می گویند و طرح اعظم هفت هفت است که طرح کوایی گویند و طرح اتبع
 چهار چهار است که این طرح را عناصری گویند پس معلوم شد عملی که در مستحده باید بشود چهار دایره و
 چهار طرح هفت عمل دهم در اسامی شد جمعا هفت عمل دوازده بیت و هفت عمل یازده دیگر
 مانده است عمل محمد عم اول باید سیرانی حاصل شود که سیرک از حرف خانه را از آن حرف
 میزان سیمین یعنی عدد از اضم کنیم تا چهار حرف حاصل شود و میزان عبارتست از اینکه کج حرف را از سبط
 نوال برداریم و کج حرف از مدخل اربعه و کج حرف از طالع کج حرف از تاریخ هجرت و این مجموع را میزان گویند
 تا جواب نوال گویند مثال عدد نوال را علامت کرده کج حرف برداریم دوم مدخل اربعه را علامت کرده کج حرف
 برداریم سوم طالع وقت را علامت کرده کج حرف برداریم چهارم تاریخ هجرت را علامت کرده کج حرف برداریم
 و در عمل ششم وضع داده ایم که علامت به سنی اعداد از این تا میزان را باید یک حساب کرد مثل اتبع را چهار
 حساب می کنیم پس تا اینجا حرف میزان معلوم شد و برای گرفتن مستحده هفده عمل انجام شد و در عمل
 دیگر مانده است که مراد از مرتبه درجه و عدد بطور و صندوق خانه است و چهار عمل بر طالع عدد سطر و صندوق
 جز او خانه است و عدد آن چنین است که حرف اول بحیث دوم سه سوم شش و شش عمل
 دیگر باید از اجد گرفته شود که آن دایره اعظم است و دایره اعظم را می نویسیم در عدد سباعی در باقی که
 چهار سطر حاصل شود سطر اول مرتبه اول ا ه ط م ف شس ز سطر دوم مرتبه دوم سبوی ن
 ص ت ض سطر سوم مرتبه سوم ج ز ک س ق ث ظ سطر چهارم مرتبه چهارم ح ل ع ر خ غ
 و مراد از در عدد از این دایره آنست که هر عددی در سطر مرتبه باید قرار داد

حرف اول خانه را از نظر اول ا ه ط م ف ش ز حرف دوم خانه را از نظر دوم ب دی ن ص ت ث
 حرف سوم خانه را از نظر سوم ج ز ک س ق ث ظ حرف چهارم خانه را از نظر چهارم د ح ل ع خ ح
 باید مرتبه حرف گرفته شود و اگر از این قسم درست شود باید از هم درجه شدن و مطلوب گرفتن مرتبه را در نظر
 نظر آحاد ا ه ط م ف ش ز مظهرش ج ز ک س ق ث ظ مظهرش ب دی ن ص ت ث
 مظهرش د ح ل ع خ ح و مظهرش آن چهار عمل دیگر باید از دایره اربعه گرفته و برای گرفتن

درجه باید از دایره اربعه دایره ای درست کرد و آن دایره اینست :
 و میزان دایره را خنق باید قرار داد و حرفی را که بعد از طرح و عدد میزان
 و عدد میزان و عدد مظهر و خانه بر روی هم گذارد حرفی که حاصل
 شد او را ترقی و تترک و مساوات در این دایره بدین مظهر نگاه باز

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص
ق	ث	ت	ث	ظ	خ	ح	ز	ص
								ع

درست نشد عکس آنرا گرفته میرو حرفی که شود بنویسد و ترقی و تترک قاعده اش اینست که در دایره اربعه از
 آحاد عشرت ترقی ترقی است و از مات به آحاد آمدن تترک است میزان خنق باشد از آحاد به
 عشرت و مات و از آن ترقی ترقی است و از آن آحاد آمدن مساوات است و عکس
 گرفتن عبارتست از آنکه حرفی که در نظر آحاد است می بسید در چندم طرف میزان است آن طرف دیگر
 مثال آن حرف را بنویسید و بنویسید این بود قاعده نوال و جواب از خبر جامع درش محمد و محمد و
 و آن شش عمل که در دایره اعظم است که چهار مرتبه و در دیگر انواع طایب ازواج و افراد طایب افراد

ا	ب	ج	د
ه	و	ز	ح
ط	ی	ک	ل
م	ن	س	ع
ف	ص	ق	ر
ش	ت	ث	ظ
ذ	ض	ظ	غ

سوال مابطور اختصار اینست : (ا) زمان کیت
 بحساب اجد نوال را عدد گزینیم ۲۷ شد به اصطلاح
 این علم این عدد مدخل کبر است بعد باید تمام
 حرف نوال را در آحاد کرد از عشرت و مات و از آن

مظهر حرف اول را یک دوم را چهار و کاف را دو و سین را سه و حرف حین را یک با هم گرفت و با هم
 حرف نوال را به این قاعده عدد گزینیم ۲۷ شد این مدخل وسط مجموعی است بعد باید حاصل جمع کل
 نوال که همان مدخل کبر باشد از آن افراد مات و مات از آن ده عشرت و عشرت از آن افراد

آحاد و آحاد همان آحاد باشد تا مدخل وسط کبر بدست باید مدخل کبر را ۲۷ بود به این قاعده مدخل
 وسط کبر را ۲۷ می شود مات که ۲۰ بود در ده عشرت نمودیم ۷ شد و عشرت آن که ۲۰ بود در ده آحاد
 نمودیم ۲ شد مجموع ۲۷ شد این مدخل وسط کبر است مثلاً اگر مدخل کبر را ۲۷۲ بود مدخل وسط کبر
 ۲۷ می شد این مثال را برای آنکه اگر مدخل کبر آحاد هم داشته باشد باید حساب نمود و اینطور عمل کرد

بعد باید مدخل وسط مجموعی را در ده آحاد نمود تا مدخل صغیر بدست باید مدخل وسط مجموعی ۲۷ بود در ده
 آحاد نمودیم ۲ شد و اگر ۲۷ می شد قاعده پیدا کردن این چهار مدخل این بود که نمود شد بعد
 باید عدد را حرف نمود قاعده اجد به این قسم که ما ز ششم مدخل کبر ۲۷۲ حرف ع خ ح مدخل وسط
 مجموعی ۲۰ حرف م مدخل وسط کبر ۲۷ حرف ز س مدخل صغیر ع حرف د حرف این
 چهار مدخل را جمع نمودیم این شد ع خ ح م ز س بعد باید بسط مظهری کرد قاعده اینست که حرف
 را الوری که تخطی شود باید نوشت مثلاً ع را عین باید نوشت ما حرف مدنها را بسط مظهری نمودیم

چنین شد ع ی ن خ ام ی م ز اس ی ن دال این مظهر که مظهر اول است مظهر اس گویند به
 اصطلاح این علم مظهرم نظر نظیره است و عمل آن چنین است که حرف مظهر اس که مظهر اول باشد
 دایره اجد بنویسد و نظیره بگیرند و دایره اینست که نوشته می شود در ده مظهر قاعده نظیره گرفتن آن است که
 بر حرفی حرف باز هم آن نظیره آن حرف است مثلاً نظیره حرف الف حرف س است و نظیره حرف
 ب عین است و نظیره ج نا است و نظیره نظیره ص دال است و نظیره حین ب است تا الا حرف
 نظیره زن حین است بطور ساده و آسان برای گرفتن نظیره بر حرفی نظر در این دایره نمایند اگر آن

حرف در مطر بالا نوشته شده حوی که در مطر بن زرد همان حرف نوشته شده نظریه آن است و اگر آن حرف در مطر بن نوشته شده حوی که در مطر بالا روی همان حرف است نظریه آن است و در این مورد جهت نظریه در متن

ا	ب	ج	د	ه	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	ع

مطرا اس که در مطر اول برده بود و با این جهت نظریه نوشتیم این شد

۱	مطرا اساس	ع	ی	ن	خ	ا	ی	م	ز	ا	س	ی	ن	د	ا
۲	مطرا نظیره	ب	خ	ع	ی	س	ظ	خ	ا	ش	س	خ	ع	س	س

مطروم نسبت بن الحروف است و قاعده خوانند که هر حرفی که در مطرا اس نوشته شده در آنجا آحاد نماید آگاه حرف اول مطرا اس را با حرف دوم مطرا اس پس از آنکه از مراتب خود انداخته در آحاد رد نموده اگر عدد آید و حرف جسم متباین باشد یکی را در دیگری ضرب نمایند و اگر جسم متداخل باشد اکتفا به اقل عدد کنند و اگر جسم متوافق باشد در حق یکی را در دیگری ضرب نمایند و اگر جسم متساوی اکتفا به یکی از اعداد کند و آنچه عدد از یک است آن را به حاصل می شود در حرف اول مطرا اس چند سه بزرگ معنی در خانه اول مطروم

پس آگاه حرف دوم مطرا اس را با حرف سوم مطرا اس ملاحظه نماید و در نسبت بین آنها آنچه عدد حاصل می شود در خانه دوم و مطروم بزرگ پس حرف سوم مطرا اس را با حرف چهارم مطرا اس ملاحظه نماید حاصل آنرا در خانه سوم مطروم بزرگ پس حرف چهارم مطرا اس را با حرف پنجم مطرا اس ملاحظه نماید حاصل را در خانه چهارم مطروم بزرگ در آخر مطر کوفی می ماند که حرف آخر مطرا است آن حرف را با حرف اول مطرا اس ملاحظه نماید و حاصل را در خانه آخر مطروم بزرگ و جهت آسانی مطلب را یاد کردن نسبت بن الحروف جدولی می گذاریم که در بیت آوردن عدد آسان باشد و قاعده آنست که

حرف اول مطرا اس را با حرف دوم مطرا اس پس از آنکه در آنجا آحاد نماید حرف اول را عمودی حرف دوم را افقی در این جدول ملاحظه نماید خانه متباینه افقی و عمودی حاصل آنست آن عدد را در بردارد

مثلاً حرف اول مطرا اس ع و حرف دوم ی بود در جدول مطر هفتم افقی و عمودی حاصل عدد ۲ بود در خانه اول مطر سوم ی و یسیم هجین حرف دوم مطرا اس ی بود و حرف سوم مطرا اس ن بود در جدول مطر اول افقی مطابق مطر پنجم عمودی حاصل عدد ۵ بود در خانه دوم مطر سوم ی و یسیم و جدول حاصل بین الحروف نسبت مطر چهارم آنست که حرف مطر نظیره را که مطر دوم باشد بگیرد و با نسبت داده و حاصل نسبت را بزرگ و بر طریقی که در مطرا اس گذشت مطابق جدول عمل نماید از میان و متداخل و توافق و تماثل

حرف دوم

	ا	ب	ج	د	ه	ز	ح	ط
ا	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
ب	۲	۲	۶	۲	۱۰	۳	۱۴	۴
ج	۳	۶	۳	۱۲	۱۵	۲	۲۴	۳
د	۴	۲	۱۲	۴	۲۰	۶	۲۸	۴
ه	۵	۱۰	۱۵	۲۰	۵	۳۰	۴۰	۴۵
ز	۶	۳	۳	۶	۲۰	۶	۲۱	۷
ح	۷	۱۴	۲۱	۲۸	۳۵	۴۲	۵۱	۶۳
ط	۸	۴	۱۲	۲۴	۴۰	۱۲	۵۶	۷۲
ی	۹	۱۸	۳	۳۶	۴۵	۶	۷۲	۹

حرف مطر نظیره ض و حرف اول مطر نظیره ب است در مطر هشتم عمودی جدول مطابق مطر دوم افقی یا بالعکس در مطر دوم افقی مطابق مطر هشتم عمودی عدد ۱ است در خانه آخر مطر چهارم عدد ۱ ی و یسیم و با جهت روشن بودن مثال بدیش مطروم چهارم را می نویسیم و بر حاصل واضح روشن شد آنست

۱	ط	س	ع	ی	ن	خ	ا	م	ی	م	ز	ا	س	ی	ن	د	ا	ل
۲	ط	ظ	ب	خ	غ	ی	س	ظ	خ	ظ	ش	س	ا	خ	ع	ص	س	ض
۳	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص
۴	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص

مطرح است که طوطی اصل از نسبت اس که مطروم باشد با طوطی اصل از نسبت نظیر که مطروم باشد
ملاحظه نموده عدد اقل بر یک از این دو مطروم را از عدد اکثر طرح نماید آنچه باقی ماند در آن در مطرح هم نویسد
و آن خانه اول مطروم را با خانه اول مطرح چهارم ببندید که در جدولش کسر است از آن که عددش بر کسر است
قرین خود بنماید و از هر همان خانه در مطرح هم نویسد همچنین تمام خانه را عمل کند تا مطرح تمام شود و هرگاه
دو خانه عددش مثل هم باشد بر دو عدد را با هم جمع کند حاصل را بنویسد و این مطرح هم را با مطرح تمه و کند
مطرح ششم فاعده است که حرف اول مطراکس را با حرف زیر آن که اول مطرح نظیر باشد ملا خط نمود
و با جدی نسبت دهند مثل مطروم و چهارم مطابق جدول عمل نمایند مثل حرف اول اس ع در حرف
اول مطرح نظیر ب بود نسبت دادیم مطابق جدول حاصل نسبت آنها ۱۶ بود در اول مطرح ششم و ششم
مانعی خانه را از همین طریق عمل نمودیم. مطرح هفتم است که بر چه عدد در خانه دوم مطرح ششم است در خانه
اول مطرح هفتم نویسد و آنچه عدد در خانه سوم مطرح ششم است در خانه دوم مطرح هفتم نویسد و آنچه در خانه چهارم
مطرح ششم است در خانه سوم مطرح هفتم نویسد الا آخر مطرح در خانه آخر مطرح هفتم عددی که در خانه اول مطرح ششم
است بنویسد. مطرح هشتم است که عدد مطرح ششم و عدد مطرح هفتم را ملا خط نماید آنچه کسر است از آن که زیاد است از آن
نماید و بنماید و در این مطرح نویسد و هرگاه در خانه عددش مثل هم باشد با یکدیگر جمع نماید و اصل جمع را بنویسد
بدین این مطرحش مطرح نهم است که شرح آن از نسبتیم و این مطرح را تمه ثانیه گویند. مطرح نهم فاعده است
که همس مطرح تمه ثانیه را با مطرح تمه اولی غنی مطرح نهم را با مطرح نهم ملا خط نماید بر عددی که در کسر بود از عدد

بزرگتر کم نماید و بنماید و در مطرح نهم نویسد و هرگاه دو عدد مثل هم باشند با هم جمع نماید و اصل جمع را بنویسد
مطرح نهم شود و برای مثال سوال را از مطرح اول تا نهم می نویسد که برای مبتدی مشتق باشد:

۱	ص	ط	س	ع	ی	ن	خ	ا	م	ی	م	ز	ا	س	ی	ن	د	ا	ل
۲	ص	ظ	ب	خ	غ	ی	س	ظ	خ	ظ	ش	س	ا	خ	ع	ص	س	ض	ض
۳	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص
۴	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص
۵	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص
۶	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص
۷	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص
۸	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص
۹	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص

در این مطرح هم که مطرح حرف در دو است و آنچه آن است که عدد مطرح تمه اول تمس را که مطرح نهم باشد
تبدیل بحرف نماید و مطرح هم را بنویسد و فاعده چنان است که آن عدد را ملا خط نماید اگر تمام است
مثل ۱۰، ۲۰، ۳۰، ۴۰، ۵۰ و هكذا عدد در نسبت که حرف آن بحسب ترتیب در ایجد کسیر است
آنحرف را از ایجد کسیر بردارد و زیر آن بنویسد و اگر بحسب مراتب حرف، حرف به ایجد کسیر باشد
مثل ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ الی ۱۹ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ الی ۲۸ اینجا باید حرف آن عدد را فاعده جعل وضعی
که ایجد وسط است بردارد و زیر آن بنویسد و ایجد وضعی که از اصل ایجد کسیر گویند است که نموده شود:

۱	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
۲	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۳	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
۴	۱۵	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸

و اگر زاده از ۲۸ باشد مثل ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و کذا جمل و جمل و کین الی جمل و نه و پس علی حدیث
 که در اجد کسریه در اجد وضعی بدیشود اخذ را باید مابین قاعده عمل نماید. فقرات از آن به طرح کند
 باقیمانده فقرات را با اتحاد جمع نماید و به اجد وضعی برده حرف بگیرد مثلاً عددی بیت و نه بود فقرات آن
 بیت است نه نه طرح کردم دو باقیمانده. عدد ۲ باقیمانده را که با نه که عدد اتحاد است جمع کردم بازده شد
 و در اجد وضعی عدد بازده کاف است برسد ایم وی برسیم به محبت روشن شدن مطلب بطریق سوال
 را تبدیل بخوبی می نمایم بر کسری که ذکر شد بطریق هم را استخراج می نمایم. اینست:

۷	۹	۲۸	۲۰	۲	۲۴	۲۴	۱۱	۱۹	۲۸	۲۸	۲۸	۲۴	۲۸	۲	۴	۷
ط	ز	خ	ب	ر	خ	خ	ک	ی	خ	خ	خ	خ	خ	ب	د	م

پس از آنکه اعداد که در سطرنج است بجز تبدیل شد و بطریق هم تنظیم کردید بمثل طور در اول شرح دادیم
 بر حرفی را چهار حرف لازم است که آنرا حرف دوره گویند و آن حرف تنزل و ترقی و ترغیب و مساوات
 آن حرف خواهند بود و آنجا است که بر حرفی از حرف اجدی حرف ما قبلش حرف تنزل است و حرف
 ما بعدش حرف ترقی است و اگر آن حرف به ترتبه اتحاد است حرف عشرتیه و ماتیة آن حرف ترغیب و
 مساوات آن حرف خواهند بود مثلاً حرف الف ما قبل آنست تنزل است و حرف
 ما بعد له ج است ترقی است و حرف ک مساوات و حرف ر ترغیب است و در تمام حرف

از این دایره که دایره اتبع است معلوم می شود

۱	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص
ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ

و این دایره منقسم بر اندک نیز است و در
 ظهور حرف از این دایره است که الف تبدیل
 حرف حاصل اعداد نسبت برده باشد

و حرف ب جدا از آن و ترقی آنست و حرف خ علی القاعده در شماره دوری می افتد و تنزل است و حرف ی
 و حرف ق ترغیب و مساوات آن خواهند بود و ما بجهت تسخیر حرف اجدی را حرف ب جدا جدا دور میسیم
 این دور از همین دایره اتبع برداشته شده است و آن اینست:

تنزل

ق	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
غ	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح
ی	ن	ی	ک	ل	م	ن	س	ع
ف	ص	ط	ظ	ع	ف	ص	ط	ظ
ص	ح	ط	ظ	ع	ف	ص	ط	ظ
ح	ط	ظ	ع	ف	ص	ط	ظ	ع
ع	ف	ص	ط	ظ	ع	ف	ص	ط
ف	ص	ط	ظ	ع	ف	ص	ط	ظ

ظاهر آنست که حرف ق چنین است و حرف ی ط ای ک
 بطریق هم در بیان حرف ق و ا. پس از آنکه حرف دوره را تعیین کردیم اگر چه اصل حرف
 حاصل از اعداد نسبت به که بطریق هم است ملاحظه نماید در اجد وضعی چه عدد دارد آن عدد را مضرب دارد
 حرف متقابل آنرا از طرف اس نگاه کند و آن حرف متقابل از طرف اس را در دایره اجد پیدا کند و از همان
 حرف بدون عدد نفس الحرف به آن عدد وضع مضرب که عدد حرف حاصل از اعداد نسبت به است
 بدایره اجد شماره بر توالی نماید اگر نتوانی بدایره اجد حرفی از حرف اجد دوره آن حرف است و همان
 حرف را بنویسد توالی حرف حاصل از آن نسبت به است و دراد همان است و اگر نتوانی بدایره اجد وضعی در
 دایره اجد حرف خارج از حرف دوره باشد تصور نسبت باید طرح کرد ۲. ایندخه همان عدد وضعی مضرب
 از حرف نظیره متقابل حرف اس را در دایره اجد بدون عدد الحرف از آنجا ترقی بر توالی شماره نماید اگر

نهی این حرفی از حرف اربعه دوریه آن حرف است نهها و اگر حرف خارج باشد باز باید طرح کرد ۴- ایندخ حرف اسکی
 متقابل را باز در اجدید پیدا نمود بدون عدد نفس الحرف بخراف تالی بهمان عدد وضع در دایره اجدید شماره نماید اگر مضمونی
 این حرفی از حرف دوریه است نهها و الا طرح کند ۵- ایندخ باز حرف نظیره را در دایره اجدید پیدا کند و بخلاف تالی
 بدون عدد نفس الحرف بهمان عدد وضع مخصوص شماره نماید اگر مضمونی الیه حرفی از حرف دوریه است نهها و اگر
 خارج است باز طرح کند ۵- ایندخ کج حرف را کم کند این معنی که بدون عدد نفس الحرف و بدون عدد تالی نفس
 الحرف از حرف سوم سطر اسکی بحسب اجدید بر تالی بهمان عدد وضع شماره نماید اگر مضمونی الیه حرفی از حرف دوریه
 است نهها و الا باز طرح کند ۶- ایندخ از خود نفس الحرف اسکی در دایره اجدید شماره نماید بر تالی بهمان عدد
 وضعی که در مضمونی ایندخ حرفی در عدد زیاد کرده باشد اگر مضمونی الیه حرفی از حرف دوریه است نهها و الا باز طرح کند
 ۷- ایندخ حرف نظیره اسکی را در اجدید پیدا کند و حرفی نیز کم کند و بدون عدد نفس الحرف و بدون عدد
 نفس الحرف تالی از حرف سوم با خود حرف نظیره بر تالی شماره کند اگر مضمونی الیه حرفی از حرف اربعه دوریه
 رسیده نهها و الا باز طرح کند ۸- ایندخ از خود حرف نظیره در دایره اجدید تالی شماره نماید که حرفی زیاد کرده باشد
 اگر رسیده نهها و الا باز طرح کند ۹- ایندخ باز حرف اسکی را در دایره اجدید پیدا کند کج حرف بخراف
 تالی کم کند و از حرف سوم اسکی بخراف تالی شماره نماید اگر رسیده نهها و الا باز طرح کند ۱۰- ایندخ
 از خود نفس الحرف اسکی که کج حرف زیاد شده باشد بخراف تالی شماره کند اگر رسیده نهها و الا باز طرح کند ۱۱- ایندخ
 باز حرف نظیره اسکی را در اجدید پیدا کند و از آن بخراف تالی حرف کم کند بهمان معنی از سوم حرف نظیره
 بحسب اجدید در دایره اجدید شماره نماید اگر رسیده نهها و اگر رسیده باز طرح کند ۱۱- ایندخ از خود نفس الحرف
 نظیره که حرفی زیاد شده باشد بخراف تالی شماره کند اگر مضمونی الیه حرفی از حرف دوریه است نهها و الا باز
 طرح کند آنگاه به طرح کشته شود عمل نماید اول طرح عنصری چهار چهار دوم طرح کج حرف حفت سوم طرح
 اندکی و آن ششم است چهارم طرح بودی که دوازده دوازده است پنجم طرح منازل که بیت هفت

بیت هفت است ششم طرح درجه کج می است اول طرح عنصری عمل کند از حرف اسکی یا بر او
 یا بر خلاف تالی بدون عدد نفس الحرف اگر مضمونی الیه حرفی از حرف چهار گانه دوریه رسیده نهها و الا از حرف
 نظیره عمل نماید اگر رسیده نهها و اگر رسیده باز طرح کند بطرح هفتی شش شش از حرف اسکی یا حرف نظیره
 بر تالی یا بر خلاف تالی اگر باز رسیده حفت که طرح کجی است عمل نماید اگر باز رسیده نه طرح
 کند که طرح اندکی است یا دوازده دوازده طرح کند که طرح بودی است یا بیت هفت است بیت هفت
 که منزلی است یا بی حرفی که طرح درجه ای است و یا بحسب تحصیل بدی که حرف تالی عدد است
 دادیم تمام حرف را بحسب منزلت که باشد از این جدول میتوان آرا پیدا کرد و ماصده خوانند که

که اجدید حاشیه جدول مثال حرف حاصل از اعداد نسبه بر تالی است سطر اساسا با نظیره

ن	م	ل	ک	ی	ط	ذ	ج	و	د	ح	ا	ب	ج	ا
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح

و اجدید بطر بالا مثال سطر اسکی نظیره است حرف حاصل از
 اعداد نسبه بنوال خود را در حاشیه جدول پیدا کند و حرف اسکی
 نظیره متقابل حرف حاصل بنوال خود را نیز در حاشیه جدول پیدا کند
 جردی از حرف اسکی نظیره پانین باید واقعی از حرف حاصلش
 رود حرف تو را بگیرد حرف تو از این جدول استخراج شود
 در میان حرف حاصل که سطر دوازده هم باشد و در آن جدول
 است اول در بیان حاصل جدول از بنوال و در بیان دوم
 است بتعدد اول آن است که باید در لول حین بنوال اس
 روز یا شب وقت بنوال خود را با عدد ایام گذرانده از راه واسه
 و سال و آنچه از زبان حجت ما از وقت زنده است بیبه را بحرف
 نقطه نویسد و بعد کسرا بجای از حرف نویسد آنگاه تمام این اعداد را

سطردهم یا
 حرف حاصله

بطریق خانه های چهارخانه اعداد و حشرات و مات و اللف جمع سازد و آن چهارخانه را مستحق بنام این سخن که حرف
بر عددی را از اجداد کسریه طریقی که در گذشت مدخل گذشت زیرا آن اعداد نویسد آنگاه عدد آن حرف را با اعداد آن روزی
حاصل حاصل صغیر اعطاء مراتب حرف جمع کند اگر برای آن مجموع از عددی حاصل صغیر مرتبه صغری بعد در حاصل کسریه
پیدایی شود آن حرف را کسریه در آن مرتبه بنویسد و در نگاه به آن مرتبه عدد حاصل بماند نشود از عددی حاصل وضع عمل
کند و حرفی کسریه بنویسد این کسریه حاصل از تمام تاریخ قطعاً حین سوال است این حرف را باید داشت
کند بعد از آن ساعت و وقت سوال که شده چند وقت از روز یا شب گذشته بحرف نویسد بعد طایع وقت را بنویسد
چون برچی از شرق طایع است اسم آن برج را عدد بگیرد و جمع اعداد را در حرف کند بطریقی که در تاریخ گذشت
جدول این اعمال را ضمیر و پنج مرتبه صولات فرستد و فاتحه بخواند و قرآن مجید را بگیرد و چهار مرتبه باز کند و از
صفحه دست راست حرف اول صغیر را بنویسد و اگر قرآن نباشد از تسبیح چهار مرتبه بگیرد و با اجداد وضعی بوده
حرف نماید بعد از این چهار حرف حاصل را بحساب اعطاء مراتب به اعداد حساب نماید و کسریه نماید و آن حرف
حرف حاصل در گوشته ای ضبط بدارد مثلاً سال نیر از ربهیت و هشتم در شب پنجشنبه سوم ماه شعبان
جمع تمام حرف **۶۲۹۴** حرف ف ساعت ۵ حرف ه طایع وقت بنویسد جمع آن ۱۴۷ حرف
ل حرف قرآنی ده ج عدش ۱۴ حرف ن صغیر حرف اربعه مرتبه ف حول ن جمع
اعداد آن ۲۱ حرف حاصل از این چهار حرف که حاصل اول است ش می باشد و اما تصور دوم در بیان
سطر دوازدهم که سطر حاصل صغیر اصل سوال است پس از آنکه سطر دوازدهم نوشته شد حرف سطر قوا که سطر دوازدهم است
و حرف اول سطر اس کس و حرف سطر نظیره با حرف حاصل از تاریخ و ساعت و طایع و حرف قرآنی که میمان
حرفش باشد که ذکر شد یاد داشت شود عدد این چهار حرف را از عددی حاصل صغیر با اعطاء مراتب جمع
نموده و در اجداد وضعی برده هر حرفی که رسید آن حرف را در اول سطر دوازدهم بنویسد و با حرف دوم
سطر قوا را با حرف دوم سطر اس کس و حرف دوم سطر نظیره و میمان حرف حاصل را حساب نماید و بطریق دیگر

به اجداد وضعی برده هر حرفی که رسید همان حرف را در خانه دوم سطر دوازدهم بنویسد و سطر عمل نماید تا سطر تمام شود
و برای مثال در اینجا می نویسیم:

۱۰	سطر دهم	د	ب	ع	خ	ع	ع	غ	ع	ی	ک	خ	ح	ب	ر	غ	ط	ز	
۱۱	سطر نوا	ه	ک	ظ	و	ا	ظ	ی	ط	ی	ط	ک	ذ	ز	ک	ق	ق	ک	ی
۱۲	سطر حاصل	ف	ل	ع	ع	ک	ا	ذ	ک	ذ	ن	ف	ن	ل	ی	ف	ی	ک	ی

۷ حرف اول سطر نظیره ب بود عددش
۸ حرف اول سطر قوا ه بود عددش ۵ و حرف حاصلش بود عددش ۲ مجموع اعداد هده شده به اجداد وضعی
حرف ف است در اول سطر حاصل ف و ششم و حرف دوم سطر اس کس ی بود عددش ۱ و حرف اول
سطر نظیره خ بود عددش ۲ و حرف دوم سطر قوا ک بود عددش ۲ و حرف حاصلش بود عددش ۳ مجموع
۱۲ شد به اجداد وضعی دوازده حرف ل بود در خانه دوم سطر حاصل که سطر دوازدهم بنام ششم و باقی خانه را بدین ترتیب
است این سطر حاصل اصل و میخای جواب است در بیان سطر سیزدهم که سطر مقصده است و آنچنان
است که حرف حاصل که سطر دوازدهم باشد باید در کسریه را در دوازدهم کسریه است که حرف اربعه دور که گذشت
به اضافه حرف نظیره و حرف حاصل از دوازده اجداد و اعطاء مراتب با اجداد در وقت و وضع شدن مطلب
حرف **۶۲۹۴** کسریه را در کسریه می نویسیم:

انته
نزل
ایقع

ض ق ج	ط ر د	غ ش ا	ک ت ب	ش ب ش	ز	س خ ح	ن ذ ه
ع ا ب	ب ج د	ج ک د	ج ک د	د ه و	ه و ز	و ز ح	و ز ح
ن ی س	ج ک ع	ذ ل ف	ص م ص	ظ ن ق	ق ص ر	ک ع ش	ک ع ش
ف ص د	ب ظ ک	ص ق ر ل	ط	ذ ش ی	ر ت س	ز ث ع	ز ث ع
ز ح ط	ح ط ی	ط ی ک	ی ک ل	ک ل م	ل م ن	م ن س	م ن س
ل ف ت	م ص ث	ث ا خ	ز ب ذ	ح ج ذ	ط د ظ	ا ه غ	ا ه غ
و خ م	ث ذ ن	ح ض ق	ی ظ ر	خ ی ف	م ک ص	ه ل ث	ه ل ث
ن ص ع	س ع ف	ع ف ص	ص ق ق	ص ق ر	ق ر ش	ر ش ت	ر ش ت
ع ج ه	ر ز ب	ش ح ج	ت ط د	و ه ه	ع ب و	ف ج ز	ف ج ز
ظ م ی	ع ن ش	ق س ت	ل ع ظ	ا ف غ	ت ص ذ	ج ق ض	ج ق ض
ش ت ت	ت ث خ	ث ح ذ	خ ک ض	ذ ض ظ	ض ظ غ	ظ غ ا	ظ غ ا
ص د ح	ی ه ط	ب و ی	ج ز ک	د ح ل	ه ط م	س ی ن	س ی ن

حروف حاصله این دستور در داده آنگاه حرف حاصله بر حروف از حروف مطراکس نظیره نسبت داده بشرط آنکه
هم طبعی از برای آن حرف منسوب الیه حرفی در چهار حرف صنوبر باشد هم طبع بودن از دایره طبایع معلوم شود

حروف ناری: حروف بادیه: بوی آن منقسم

حروف آبی: حروف ساقی: حروف خالی: حروف رخ

آنگاه ملاحظه نماید که حرف حاصل از منسوب الیه اس نظیره بحسب جدول چه عدد دارد و بحسب اجدید بدان چند است
جدید بجدی از هفت زیاد نباشد و عدد جدید بر قدر پنجم این دو عدد را با هم جمع نماید و در دایره انوع که دایره است
مردف و بایش می شود از حرف حاصل شماره حرف منتهی الیه را ضبط داشته باشد که باید از قوای آن باشد
و امتحان بر آن جاری شود و امتحان آن اینست که بعد حرف صنوبر منسوب الیه را در حرف حاصل منسوب الیه
ملاحظه کند و آن بعد را بر دو عدد سابقه یا یک کم کند و در دایره انوع شماره دو را اگر همان حرف پیدا بر آید و الا

علا استیناف نماید صورت و ضوح این عمل که حرف حاصل را برداشته حرف مطلوب از ادراک اس
یا نظیره پیدا کند که آن مطلوب حرف منسوب الیه است بشرط آنکه هم طبع از برای آن در صنوبر باشد و اگر حرف
مطلوب در اس نظیره پیدا شود یا آنکه پیدا شود اما در حرف صنوبر هم طبع نداشته باشد مطلوب مطلوب حرف
حاصل را در مطراکس نظیره پیدا کند که هم طبع در صنوبر داشته باشد اگر حرف مطلوب مطلوب در مطراکس
نظیره پیدا شود یا آنکه پیدا شود اما هم طبع در صنوبر نداشته باشد مطلوب مطلوب حرف حاصل را در مطراکس
یا نظیره پیدا کند که هم طبع در صنوبر داشته باشد اگر پیدا شود یا هم طبع در صنوبر نداشته باشد قرین حرف حاصل را
در اس نظیره یا بشرط هم طبع داشتن در صنوبر پیدا کند اگر پیدا شود یا هم طبع نداشته باشد قرین مطلوب را در
اس نظیره پیدا کند که هم طبع در صنوبر داشته باشد و اگر در اس نظیره پیدا شود یا هم طبع نداشته باشد قرین مطلوب
مطلوب را در مطراکس نظیره پیدا کند که هم طبع در صنوبر داشته باشد و اگر در اس نظیره پیدا شود یا آنکه پیدا شود
هم طبع در صنوبر نداشته باشد قرین مطلوب مطلوب مطلوب را در اس نظیره پیدا کند که هم طبع در صنوبر داشته باشد

و اگر آن حرف نیز در مطراکس نظیره پیدا شود یا شود و هم طبع نداشته باشد طاب حرف حاصل را در مطراکس نظیره پیدا کند
که هم طبع در صنوبر داشته باشد اگر پیدا شود یا شود و هم طبع نداشته باشد طاب حرف حاصل را در مطراکس
نظیره پیدا کند که هم طبع در صنوبر داشته باشد اگر پیدا شود یا شود و هم طبع نداشته باشد طاب حرف حاصل را در مطراکس
حرف حاصل را در مطراکس نظیره پیدا کند که هم طبع در صنوبر داشته باشد اگر پیدا شود یا آنکه پیدا شود و هم طبع در
صنوبر نداشته باشد قرین حرف حاصل از حروف است که تقدم است در مطراکس نظیره پیدا کند
که هم طبع در صنوبر داشته باشد اگر پیدا شود یا شود و هم طبع نداشته باشد قرین طاب را در مطراکس نظیره
پیدا کند که هم طبع داشته باشد و اگر پیدا شود یا شود و هم طبع نداشته باشد قرین طاب را در مطراکس
نظیره پیدا کند که هم طبع در صنوبر داشته باشد اگر پیدا شود یا شود و هم طبع نداشته باشد قرین طاب را در مطراکس
و در مطراکس نظیره پیدا کند اگر پیدا شد بطریق مذکور شده نظار اینها عمل کند و اگر شود عمل بنفس
حرف نماید

بدانکه بعد مطلوب از حرف است و مطلوب مطلوب چهار و مطلوب مطلوب مطلوب شش است قرین
خود حرف یک و قرین مطلوب است و قرین مطلوب پنج و قرین مطلوب مطلوب هفت
جد دارد و کذا بر خلاف توالی در اجد طاب نیز از حرف دو عدد دارد و طاب طاب چهار عدد
طاب طاب طاب شش عدد دارد و قرین خود حرف یک و قرین طاب است و قرین طاب طاب
پنج و قرین طاب طاب طاب هفت عدد دارد اینست اشاره که بعد بجدی از هفت نباید تجاوز
کند مطلوب بر توالی و طاب بر خلاف توالی بر حرفی از حرف اجدیه حرف بعد از قرین است و
حرف بعد قرین از مطلوب است و کذا بر توالی الا آخر مطلوب و قرین مطلوب است تا هفت حرف
و مختلط بر خلاف توالی حرف حاصل بقرین است و حرف متصل به قرین از طاب است و طاب
توالی هفت حرف قرین از طاب او نیز و از دایره صید اجزیه کل حرف از مطلوب و طاب

قرین و طاب مطلوب و طاب معلوم می شود. در نظر بالا قرین در نظر این است و در نظر این قرین
در نظر بالا است و در نظر در حرف بیوی هم طاب و مطلوب می گیرند و آخر در نظر اول در نظر طاب و

ا ج ه ز ط ک م	س ف ق ث ش ت ظ
ب د و ح ی ل ن	ع ص ر ت خ ض غ

مثلاً حرف ز مطلوبش حرف ط مطلوب مطلوبش ک مطلوب مطلوب مطلوبش م است و طابش
ه و طاب طابش ج و طاب طاب طابش ا است قرین مطلوبش ی و قرین مطلوب
مطلوبش ل و قرین مطلوب مطلوب مطلوبش ن است قرین طابش و قرین طاب
طابش د و قرین طاب طاب طابش ب است و قرین خودش ح است.

مغض واضح شدن مثال دهم بندی طاب و مطلوب حرف قرین آنها ذکر شد و وقتی که اینطور
عمل می کنیم می بینیم در اینجا هر حرفی تا وقت حرف خود طاب و مطلوب قرین طاب
و قرین مطلوب دارد علت اینکه بعد از هر حرفی از وقت زیاد نباشد که در اول ذکر شد اینست پس از
آنکه نمیدی طاب و مطلوب را قاعده عمل نمودن چنانست که حرف مطلوب حرف اول از نظر اس

و نظیره پیدا کند که حرف حاصل آن نسبت داده شود بشرط آنکه مطیع از برای آن در حرف اربعه منوع
بوده باشد و حرف اربعه منوع چهار حرفی است که از تاریخ وساعت و طالع وقت و تقال از صوم است نسبت
آمده آنگاه بعد از صمدی حرف فوب ایبه را تا حرف مازی حرف حاصل و بعد از هر حرف فوب ایبه را

تا حرف حاصل ملاحظه کنند این دو بعد از جمع کنند در درایه انسخ مقسم بر کوچک سبب بسیار از حرف طاب
کند بر تالی یا بخند تالی منتهی ایبه را اگر از حرف در بگیر حرف حاصل است برای آن خواهد بود
آن حرف را نشان کند و امتحان بر آن جاری کند و طریقه امتحان آنست که بعد حرف حاصل از حرف منوع
مطیع حرف فوب ایبه طراس نظیره را ملاحظه بار در درو بخدی که از حرف فوب ایبه حرف حاصل

بج جدول ایی حاصل شده یا فراید شماره در درایه انسخ نماید بر تالی یا بخند تالی اگر حرف
منتهی ایبه همان حرف نشان کرده است بردارد که همان مستحصله است و الا بعد حرف منوع از بعدین
ملاحظه نماید و اقل را از آن شرح کند و شماره نماید و در درایه انسخ بر تالی یا بخند تالی اگر منتهی ایبه همان

حرف نشان کرده است بردارد همان مستحصله است و الا بعد حرف منوع را با حرف منوب ایبه طراس
نظیره بجب ایجد ملاحظه نماید و بر بعدین یا فراید بجب سیر در درایه انسخ بر تالی یا بخند تالی شماره

کند اگر منتهی ایبه حرف نشان کرده اول است بردارد الا این یک بخند را باین دو بعد ملاحظه نماید اقل
را از آن شرح کند و تمه آنرا بر درایه انسخ شماره نماید اگر همچنان حرف رسید فها و الا استیناف عمل نماید

و مطلوب مطلوب حرف حاصل را در نظر اس نظیره پیدا کند بشرط مطیع بودن با یکی از حرف منوع پس
جد جدول و ایی که آن حرف را جمع کند بدستور فراید در درایه انسخ از حرف حاصل بر تالی یا بخند آن

شماره نماید حرف منتهی ایبه اگر از حرف دوریه دور بگیر حرف حاصل باشد نشان کند و امتحان بر آن
جاری کند بدستوری که ذکر شد بعد حرف منوع را از حرف حاصل ملاحظه نماید یا فراید اگر همچنان حرف در انسخ

زیاد بعد حرف منوع را با فوب ایبه بگیرد یا فراید اگر برسد فها و اگر زرد از در جدول کم کند اگر زرد
طرح کند و بخدی عمل از مطلوب مطلوب مطلوب نماید بدستوری که مرقوم شد عمل کند اگر نشود تجدید عمل

از طاب و طاب طاب و طاب طاب و قرین سیرت از اینها یک یک عملی اجد و قاعده
که مرقوم گشت عمل کند اگر نشود به نظر از اینها سیرت عملی اجد و حفت تالی دست چپ و حفت تالی

از دست راست عمل نماید اگر نشود عمل خمس حرف چند و ضابطه این عمل آنست که باید حرف منتهی ایبه
از حرف دور بگیر حرف حاصل که توای آنست باشد و امتحان مذکور بر آن جاری شود و حفتی اعمال بر

اس در نظیره را قوی دانستند در درایه انسخ مقسم بر کوچک بسیار اینست و ب باشد از حرف که
دو بعد داشتند کین بعد برای آن باشد مثل اینکه مطلوب یا طاب با قرین سیرت می سازی

حرف حاصل در اساس با نظیره اتقان افتد که جدولی

ا	ب	ج	د	ه	و	ز
ن	م	ل	ک	ی	ط	ح
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش
غ	ظ	ض	ذ	خ	ث	ت

را نقد باشد عمل به همان یک جدول عمل بعدین خواهد بود
یا در وقت لزوم عمل تنفس حرف شود بعد از حد حسی اتقان
بر آن جاری نمی گردد و عمل بر آن می شود وقت باید کرد که خط

یا سهوا در عمل نشود اما دایره اخطای که هر حرف از آن فریب بیی از عناصر اربعه است با تعیین عناصر
اینست که در این جدول نوشته می شود:

حرف ناری	حرف باغی	حرف آبی	حرف خطی
ا	ب	ج	د
ه	و	ز	ح
ط	ی	ک	ل
م	ن	س	ع
ف	ص	ق	ر
ش	ت	ث	خ
ظ	ض	ذ	غ

بطر چهارم پس از آنکه بطر مستعمله را بقوت مخدیه در مرسوم نمودی آن بطر را
نظیره ایکدی بگیرد بطر چهارم را بنویس پس از آنکه چهارم را بگیرد صد و پنجم
کن بطر پنجم را بنویس از وقت جواب کافی دشانی بگردن می آید و در وقت
صد و نهم خوردن آنست که یک حرف از آخر بطر چهارم را در اول بطر
پنجم بنویس و یک حرف از اول بطر چهارم در دوم بطر پنجم بنویس
بمنظور یک حرف از آخر و یک حرف از اول تا بطر تمام شود
حروفات بطر پنجم را ترکیب کن جواب بگردن می آید:

و بدان که عمل به قواعد صورت رسیدن به بعضی مراتب در کتب جواب آن می شود که بسیار از اعلام
این فن بحسب تعیل در استخراج به آن عمل بعد از درنگ کرده اند تسلط لازم دارد و اصلاح عمل آنست
بخصوص قوی یا قوی تواملا خط شود عمل بهمان شود و امتحان شود و ما سوال را از اول الی آخری بنویسیم
سال هزار و دویست و هشتاد و دو ثب پنجمه سوم ماه شعبان ساعت پنج : عدد تمام حرف ۲۶۹۴
حرفش ف ، ع ، ح ، ه ، ط ، ح ، س ، ن ، ل ، حرف قرآنی دج دج
حدش ۱۴ حرفش ن ، ص ، حرف اربعه ف ، ح ، ل ، ن ، حدش ۲۱

حرف حاصل شد . سوال : امام زمان کیست ؟

مدخل کبیر ۲۷ ، حرفش ع ، خ ، مدخل وسط مجموع ۴ ، حرفش م ، مدخل وسط کبیر ۲۲
حرفش ز ، س ، مدخل صغیر ۴ ، حرفش د ، حرف مستطه ع ، خ ، م ، ز ، س ، د

بط ملفوظی : ع ی ن خ ا م ی م ز ا م ی ن دال

۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴
۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱
۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸
۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵
۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲

جواب که در بطر پنجم بحرف مستطه حاصل شده بود ترکیب کردیم این شد : محمد مهدی باشد امام
سوال جواب از مرسوم میرزا جان رشتی که در کتب خطی قدیمه آمده بود در این کتاب درج کوم تا برای بتری
مشرف باشد بنوال اینست : با خبر این اقل حسین جان رشتی دلد مرسوم میرزا جان بزبانت ... حرف
فان پند بیا نه بزبانید . مدخل کبیر ۲۷۵۷ حرف زن ذ زغ مدخل وسط مجموعی ۲۲ حرف زغ

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	لا
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	ع	ا
ا	ج	د	ذ	س	ش	ص	ض	ع	خ	ق	ک	ل	و	م
ل	ی	ا	ا	ی	ا	ا	ی	ی	ا	ا	ا	ا	ا	و
ا	ج	د	ذ	س	ش	ص	ض	ع	خ	ق	ک	ل	و	ن
ف	م	ل	ل	ن	د	د	ن	ن	ف	ف	م	و	و	ن
ل	ی	ا	ا	ا	و	ا	ا	و	ا	ا	ی	ا	ا	و

بر آنکه در امر سخن مستخدمه و تورات فرزندان است و متاع روز نفع هم خبر هم مستخدمه است اگر چه بدون دستور استاد دشوار است لکن تسلط ذهن و تحقیق و تفکر بر شخص عامل حل مشکلات است بدو گرفتن مستخدمه اینست:

مساوات

ا ج ه ز ط ک م
ب د و ح ی ل ن

تنزل

س ف ق ش ث ذ ظ
ع ص ر ت خ ض غ

مستحصله

ج ه ز ت ب د و

مستحصله

ی م س ف ق ش ت

ترقی

ع ص ر ت خ ض غ

ترقی

ب د و ح ی ل ن

ع ص ر ت خ ض غ

ز ت ب م س ح ق

ص ر ت خ ض غ ق

ظ ب د و ح ی ا

جدول ذیج اخذ مستحصله نوع ثالث

ن	ی	ح	د	و	ب	ن
ع	س	ب	ر	و	ج	ن
ص	ح	ث	ض	ص	ع	ع
ر	ت	خ	ض	ی	ع	ع
ظ	ذ	ش	ق	س	م	ظ
ی	ض	ث	ق	ک	س	ی
ن	ط	ن	ه	ج	ب	ن
ط	ص	ن	ی	و	ا	ن

بعضی از بندگان فرموده اند از بیت هشت حرف قطبیت و پنج حرف مستخدمه دارند و سه حرف دیگر قابل مستخدمه نیستند ولی رای اکثر است که

بهر حرف مستخدمه دارند قلمی نیز حرف ضاد را تا قد مستخدمه اند بعضی مستخدمه می کنند بعضی حرف وارا
مطراز می دهند جدول مطراز سطر خامس را نظیر آنچه گفته مستخدمه حاصل می کنند و جدول صدر و مؤخر و
در یافت می کنند این عمل نیز از آن چشمه دارد تا عامل عمل که باشد علم الحروف علم خبر است
و علم التقطط علم دل است و علم اعداد علم نجوم و حیثیات و الطلوع است بمطابق این علوم با هم رابط
دارند طالب باید در این علوم را بداند تا در امر برکد ام و فتن کمال بهم رساند والا ناقص است

جز جامع کل علم خبر است و نامهای انعامی و صفا و ذاتی در وطن دارد و چون این علم لدنی است
در ابتدا بر بشد از ذاتی شد کل اسرار و اسما عالم و افعال باقی مستقبل و حال در آن محفوظ است
و عالم بعداد همش از آن بهره می برد مانند چشمه آب زلالی است که بر چه از آن بردارند کم نشود
گویند جز در لغت بمعنی پرست ز خانه است یا آنکه بمعنی چاه روشن است و گویند اسم خبر در اصل خبر
بوده و الحاق همین بجهت اشاره است که زمان واضح حقیقی این علم که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
است تا زمان شرح و کمال و متصل آن که حضرت امام صادق علیه السلام است همان سال بود که درش
عین می باشد و بر خبری لذل این بیت هشت صنوبر ترتیب حرف ابجدی متفاح که در عالم خلت است
گویند در حرف تخی بازده حرف است که آنها را خبریان حرف نهاد گویند بر گاه بر خبری از اعضاء
آدمی دردی پیدا شود باید بخوبی لذل اول آن عضو در دهان بردارد و حرف لذل حرف شفا نه مذکوره و بسو
ساخته بر موضع درد بندد در حال درد ساکن شود ان شاء الله تعالی بزبان الهی مثلا برای درد کمر این طریقی زنند
جواز **ب و ج و د و ه و و ر و ر ح و و ط و ی و ک و ل و ن**

کلی مرخص و بعضی حرف حضور نفس با اتمام حرف حرف بعد آه زبند و بعضی بر آه زبند شامل
طریقه خبر چون کسی غلامی از آینده خویش با خبر باشد یا نفع یا ضرر خود را معلوم کند باید اسم سائل را
مطلب سائل را استخراج دهد و طالع وقت را ببیند که چه برج است و او را مد طالع را با هم در سطر ای استخراج

کلی مرخص و بعضی حرف حضور نفس با اتمام حرف حرف بعد آه زبند و بعضی بر آه زبند شامل
طریقه خبر چون کسی غلامی از آینده خویش با خبر باشد یا نفع یا ضرر خود را معلوم کند باید اسم سائل را
مطلب سائل را استخراج دهد و طالع وقت را ببیند که چه برج است و او را مد طالع را با هم در سطر ای استخراج

و بعد از آن برده طراسم و مطب و طراسم و اولاد را با هم در طری اقتراح میدهد و تفسیر کند بطریق
و بسند حرف غیر مکرره چند است ترتیب طری سازد و مقدم و مؤخر کند که جواب ثانی حاصل خواهد شد چون تفسیر
محتاج به کسوف حرف است در آخر حرف را بگیریم که چون محتاج شود احتیاج به مکرر گردانی نباشد.

مثال: اسم مخدوم ح م د مطب مثل بس ف ر ر د د خ و ب استی ان
اسم را با مطب مزاج کویم باین طریق: م س ح ف م ر د و طراسم جزا اولاد آن کسند و س
حوتی باشد. جزا و بسند را با هم مزاج کویم ج ک س و ن ز ب ال ه بعد از آن قوس حوت را
مزاج کویم چنین شد ق ح و س ت بطور را هم جمع کویم باین طریق ج ق س ح و ن
و س ب ت ا و ل ه بعد این ططور را با مطب اول اسم و مطب مزاج کویم چنین شد.

ح ک ق ح س ق ح م و و ر د ن م ک ز ح س ف ب ت ب ا د ل ه و
و این ططور را با بسط کثیر کرد تا جواب حاصل شود مثلاً میم که عددش ۱۰ است نفسش کی در حوشی
و شش ح و شش ه و عشرش د مجموع حرف را باید چنین تفسیر کرد و بعد از آن یکبار دیگر تفسیر صد
مؤخر کند تا زمان برون آید حرف لعل را بگیرد که احوال گذشته مثل ظاهر گردد حرف آخرش را بگیرد
احوال آینده معلوم شود. اینست استکشاف اول.

بر طری که خبر جامع اسم مثل باشد از آن خانه که در مطب اول است آن احوال ماضی است و در بر طری که نام
باشد آن احوال حال است و طری که زیر خانه است آن احوال استقبال است.

طریق استخراج مثال از کلام اولیجید چنین است. در عا را نوشته و جمع نموده و جمع را با عدد سرور متران برابر مطابق
نموده و آن حرف سه که مطابق جمع مدعا شده را تفسیر کند تا زمان اسم رسد در ططور تفسیر نماید و تالیلاً خواهد کند
جوابی مطابق سوال خواهد بود و این سیر را از زمان اعلان بهمان دار که فاعله مجمع و کت است. طریقه دیگر آنکه
مطلبی در داری تصدک کن و از کلام اولیجید مثال نموده و معنی را گوشه مطب اول است و است حرف غیر مکرر

داشته تا خط کند که چند حرف است کلمات بهمان حرف را بعد از وضع کلمات بسند از حروف است خالصه هر حرف
بیون خواهد آمد بهمان جواب مدعاست و اگر خواهی حرف خالصه را تفسیر کن تا زمان رسد در ططور تفسیر
جواب مطابق سوال خواهد بود الموفق للصواب.

گویند یکی از طرق ناطقه غیره اینست که حرف سوال را نوشته و در وضع کلمات نموده و خلاصه حرف را ملا خط کند
که چند حرف است و کلمات بهمان حرف را که بمنزله مستحله است نوشته و کلمات حرف کسور را نیز وضع نموده
و ملا خط کند که بعد از وضع کلمات کسور چند حرف باقی اند است آنها را نیز ترتیب نوشته تا مل کند که هر عبارت
بیون می آید از او که جواب سوال تو خواهد بود و بمنزله می است. بخواه عمل کنی از زمان حاصل بهمان
دارد پیش ز را بر خص نورد مانند. طریقه.

من از اعداد دیدم یک عدد را که از او شش طرح کردی می خشد که
و گره هم در سرش شش می فروزد
چه بر امر را او واقف شوی تو
که از تاشیر او چندان بیایی
عدد جمع واحد ۱۲ نقصان ۶ تنه ۱۲ عدد جمع واحد ۱۳ عدد جمع ابد ۶ الحاق ۶
جمعاً ۱۳ عدد بسط واحد بدن بیند وار که میدوری است نقصان ۶ تنه ۱۵۵ عدد بسط واحد ۱۵۵
عدد بسط ابد ۱۴۹ الحاق ۶ جمعاً ۱۵۵ عیانی گوید.

در واو ننگ ۵ چون الف جادار
از سر الف عیان اگر آگاهی
چون مخزن او گوهر یکبار دارد
در بیاب که او اعضا سما دارد

گویند جناب محمد خنوبه زید از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل اعداد اجزای خنوبی که بحسب تعداد حرف
ایجدی است و از بیست و هشت در گذرد نموده و اینچه مردم در خمین عدد اسماء سرگردانند این عدد در
نیافته اند که وضع عدد حرف بهمان عدد است بحسب ترتیب ایجدی و ابجدی و اهل علم و اتغنی در گفته اند

تخصی از اسیر المؤمنین علی علیهم السلام نوال کرد که من خواهم کسی از انما الهی را دعوت کنم تعداد عدد از آن
میدانم حضرت فرمود نظر کن که حرف اوله چندم مرتبه است از حرف ابجدی در ترتیب ادرا جمع کن تا عدد
دعوت را دریابی و جسی از لوب این عدد را وسط ابجدی خوانند و گویند بر یک از اسم مبارک علی علیهم السلام
و کلمه مبارک لا اله الا هو صدق اسم اعظم الهی می باشد و عدد آنها نیز با عدد کبریا در خطی از
مطابق با تکرار شده.

بنویس سوال را کم و بیش
اول عدد حرف بردار
پس عدد و عدد به یکدیگر فرست
خواهی بیابی ره و صالتش
از لفظ سوال است و ابوی
ملفوظی حرف را عدد بگیر
و از بعدش هر چه بود لولا که
میجوی امام پیش و را
یعنی که پس از الف بدخواه
تا باب زمام زباب اول
که اندر کمان او بکوشی

ز آینده و از گذشت خوش
و آنگاه بفارسی به نطق آ
کردی که نمودی کشف مبد
یک سطر بسازی مثالش
و آنگاه به مدعات ره جوی
و از بعد عدد تو حرف بگیر
لولا که لما خلت الا فلا ک
سردنتر کشور صفارا
تو نقش مهین کعب را خواه
کردید تورا بحق محول
و از نا اعلان بجان پوشی

و م ی م ح م ن ی م ت
ر د خ ظ ت ظ م ص ز خ ع ح
۸ ۴ ۶ ۹ ۴ ۹ ۶ ۷ ۶ ۲ ۸ بدوح
استنطاق
ح د و ط د ط ز و ب ح
ملفوظی ح ا دال داو ط ا دال ط ا ط ا زا واد ب ا ح ا
غیر مکرر (بی مثال): ح ا د ل و ط ز ب
ت س م ص ر ث ش غ

بعد از آنکه جواب نزد از نور عدد رجوع به نظریه نماید تا معلوم شود ملفوظی حرف بعد از استنطاق چنین است
ا ج د ک ل س ع م ص ق ش ذ خ غ ی با بد حسین زشت ال ف ج ی م
دال ک اف ل ام س ی ن ع ی ن ص ا د ض ا د ق ا ف ش ی ن ذ ال غ ی ن
موردی چنین است: ب ا ه ا ز ا ح ا ط ا ظ ا ی ا ف ا ت ا ف حرف طبری
چنین است: و ا د م ی م ن دن . سوال: وصی محمد صلی الله علیه و آله کیست؟

و م ی م ح م د ی م ت
۸ ۶ ۶ ۷ ۱۲ ۴ ۲ ۱ ۶ بدوح
استنطاق
ح ف خ و ع ج ی د ی ا و
ملفوظی: ح ا ف ا خ ا ط ل و ی ع ج م د ل
ح د ا م ف ج خ ن و ی

ع علی ع و هرگاه جواب ندهد عدد بدوح را در سطر آخر عدد ضم خد که در اب دوح
قال الله تعالی الله لا اله الا هو الی والقیوم و کلمه طیبه الله لا اله الا هو
در قرآن مجید شش سوره از سوره آمده سوره بقره سوره آل عمران سوره نساء سوره طه سوره تین
سوره نمل . هارف کامل شیخ بهاء الدین محمد طبری نویسد:

لفظش بنورده از روی جمل
عددش با سوره قرآنی
آیاتی صادر حق گوید:
چون دهی فارا تنزل ای پر
جنرا بشنود این جزئی مجال
از حروف جفر من بیابی خبر
از طبایع طرح شش شش کن سوال
چینی دمی حرف بر ترتیب وزن بطا داده و از آخر حسیم تا آخر که حرف مد اخراصل گردد

بر مخطوط لازم است حرف سبطا خویش با عدد در مخرج نموده تا جمع عدد بمجموع عمل یعنی ۱۶ × ۱۱۴ = ۱۸۲۴ حاصل شود که برابر با عدد مورد قرآن مجید است به ترتیب زیر:

۱۹ = او هو وا	۱۹ = او او ه	۱۹ = او او ه	۱۹ = او او ه
۱۹ = او او ه	۱۹ = او او ه	۱۹ = او او ه	۱۹ = او او ه

طریقه دیگر در طلب خود یا مثل را با طام و ت و او با طام جمع کن مجموع را بسط کن زیرا البته از سطر کثیر کلمه ای که جواب شافی تواند بود از سوال بیرون آید. برج چهارم در برج اول است برج پنجم در برج دوم است برج ششم در برج سوم است و هكذا بسط کن تا آنجا که کسوفات برج حرف را استخراج کنی و سوال را بحرف تعلقه نوشته و حرف ناری و بادی دانی و خانی را جدا بنویس و در برگ از این چهار قسم را به ایجاب گیر عدد بگیرد حاصل جمع برگ از تمام اوجه را در برابر کند زیرا بر عنصر بنویسد جداری را با بانی و بادی را با خانی جمع کند و دوباره بر جمع را در برابر کند و بعد برگ جمع را به بیت و حشت تقسیم کند و برگ باقیمانده را بجای برده حرف بگیرد از اینهمه اعداد چهار حرف صورت می بندد در آنوقت ناظر می شود طریقه دیگر استخراج مطلب از جبر جامع چون خواهی که احوال مجمل را محسوم کنی اصل نام سائل را نام مادرش و مطلب را از او پرسید پس نام سائل و مادرش را در کلام صنفا از جبر جامع است و نتی که صفحات را تخمین کردی پس حرف منوطی و مبرونی در سروری را از صنفا بر آورده جدا جدا وضع کند و بنیات آنها را بگیرد و بنیات سروری بخندان اهمیت ندارد چون خواهی ترکیب کنی از صورتات برگه تحت شمرده حرف چهارم با حرف پنجم را بگیر یا آنکه اول را از منوطی دوم را از مبرونی سوم را از سروری بگیر و ترکیب کن و بخوان مجمل محسوم می شود بدانکه خانه های دو از ده گانه طامع چهار تا را خواند دان حاصله و سابع در ابع در اول است و چهار تایی دیگر را مایل الوند خوانند آن چهار جدا جدا باشد یعنی دوم و یازدهم و هشتم و پنجم و چهار دیگر را از اول او یاد گویند که جدا جدا است و خواهی که جدا از مایل او یادند آن سوم در دوازدهم و نهم و ششم باشند این چهار خانه را به این جهت او یاد گویند که مدار احکام بر وجه ارضانه است یعنی خانه

اول چهارم و هشتم و دهم. طریقه دیگر: سوال را بحرف تعلقه نوشته و مشخص کرده و بعد در اصل خیر بگیرد و مدخل و مدخل وسط و مدخل صغیر و مدخل وسط مجری بر مرتبه و جدا استنطاق کن معنی اعداد را تبدیل بحرف کن و نظیره ایجدی بگیرد از او صنفا بگیر یعنی حرف حاصل را بنویس و بار دیگر نظیره بگیر جواب می آید.

طریقه دیگر: سوال را تعلقه نوشته و در در طرح کند و حرف سوم را بنویسد و اگر در آخر حرف بماند ادر با حرف اول سوال طرح کند حرف دوم سوال را بگیرد و جدا از آن عدد کبیر و وسط و صغیر حرف را بگیرد و تبدیل بحرف نماید و نظیره ایجدی دهد بار دیگر تبدیل به عدد کند و بیت و حشت و حشت طرح کند و باقی مانده را به دوایر مخطوطه برده محصده اخذ نماید و محصده را نظیره اهللی گرفته جواب شافی حاصل اخذ شود.

قاعده دیگر: سوال را بنویسد و خلاصه کن پس با نظیر آن که هر حرف بر جا باشد عدد مرتبه او است عدد مرتبه را بر عدد ایجد صغیر بیاورد اگر به بیت و حشت رسید بیت و حشت را طرح کند و کمی را کم کند هر حرف رسید آن حرف محصده است اگر به عدد ۲۸ رسید کمی کم کند. مثال: با علم حرف می در ایجد ده بوده چون در اول سوال بود مرتبه اش یک بود جمع کردیم یازده شد در برابر کردیم ۲۲ شد در ایجد صغیر حرف ۲۲ حرف بود و ششم و نهم مرتبه اش در بود و در ایجد یک شد شد مضاعف کردیم شش شد و او و ششم و حرف هین در ایجد شانزده بود در برابر هین شد بود ۱۹ شد در برابر کردیم ۳۸ شد از آن طرح کردیم ده ماند کمی را کم کردیم ۹ باقی ماند و ششم و هیکل تا آخر برین سوال می باشد در بیان صورتات و فواظق و زبر و بیت و انبیا م ترغ و منزل و حرف متوطه و غیر متوطه بدانکه مجموع حرف تهنجی از دو قسم خالی نیست یا تعلقه دارند یا بی تعلقه و قسم اول را در محاوره ایشان ناظرانند و ملاکات تعلقه با نطق در اصل وضع اسم بر و انقان غوامضات صنایع لفظی مبرهن در هر بیت و از نتوانست بعضی شایگان این فن در حکمت استند علیه بطریق تقسیم حرف غیر متوطه بحدانند و متوطه محسوم و تخصیص آن که بر حرف یک نقطه دارد در تحت خاص است و آنکه دو نقطه دارد

میان و آنکه تخطی دارد حدیث خویش بخش غالب است و حرف مذکوره پانزده اند
 بت شج زذ ش ض طغ ف ق ن ی و از خواص حرف است اگر کسی در کتب
 وقت طبع آفتاب بنگ در غزلان نوشته زیر خوایده نهد در گوش او جوید یا فاطم انطق یا جوید
 ای تکلم کنم خوابه بمحضرت ضمیر خویش گویا شود حتی از خواب بیدار شده باشد و قسم دوم راه است و آنست
 که در میان خود نسبت اعداد دارند و آن مجموع سیزده اند: ا ح د ر م ص ط ع ک ل م و
 و ترکیبشان چنین است: ا ح د ر م ص ط ع ک ل م و ه و در خاصیت این حرف نیز مرد است که در
 بیت نهم ماه یا کاله کوف آفتاب و یا زنت خوف ما آفتاب نوشته در زیر چرخ نهادن برای زبان بند
 زار خوانان و حلزنان بسیار مؤثر است که هرگز از روی زبان درازی دست بر آتش نیابند
 اما در باب زبردتیه آقاویل مستنده بسیار است اما توله حضرت امام خیر صادق علیه السلام
 صدق اقاویله فی الامور الحسنه از نکل حرف ظهر او بطن او جدا و مطلقا الی سبعة البطن
 اینست گفته به شرح قول شریف طبری چند نمبه بر روی نگارد که در آفتان این فن سسی از در هر حرف
 را نظر آن قرار داده اند که ظهورش به ترکیبها پدید آید بطن آن حرف بیست اند که در ایامی منوره
 بر حرف صوفی ظاهر میگردد و مطلع مراد زبرد و صد مراد زبرد و صد مراد بیست است پس حرف
 مختلف شدند در مرتبه اظهار و در درجه البطن و تمثیل حرف صادر از اظهار و بطن حرف قرار داده اند
 چرا که از طبقات بطن بلندی بسبب البطن اند پس ترتیب صاد دال لام ميم یا الف
 از اینجست علمای علم خبر نبل الله عليهم الخیر و الظرف حرف صادر از محل آسرت بظرف ظهور داده اند
 باید دانست که هر حرف مظهری و مکتوبی که از ظهور بطن حاصلی نخواهد بود پس مراد از ظهور حرف حدیثی
 آنحرف باشد که مراد از بطن حرف عدد و بیست آنحرف بود مثلاً عدد زبر الف که یک است نسبت
 به اظهار است و عدد الف که یکصدده است نسبت بیست بطن است و بدین قیاس بطنی که

عدد حرف حتی دارد و او نیز صاحب بطن است چرا که هر یک بیات را عدد مقرر است و هر یک عدد را
 بیات دیگر مثلاً الف اعداد بطنی او که مراد عدد بیات است صدده می شود و حرف این عدد باز بر خود تیا
 مقرر است بطریق اجد و آنحرف را با بیات است و بدین نظر خالی الف بیست قاف الف بیست یا الف
 بیست الف مگر از اعداد بیات اسم آندس حضرت علی علیه الصلوة والسلام حرف لفظ ایگان اند و اعداد او
 بیات حرف بیات الف صد و نود و دوی شود که حرف مجموعی آن نصب باشد و علی هذا التماس
 لفظی در بیان قوله تعالی و کل شیء احصناه فی امام حسین اگر چنین فی المظهر زیند و در عدد
 مطابق اعداد اسم مبارک حضرت محمد صلی الله علیه و آله می افتد چنانچه صفت واقع شدن الفاظ امام حسین
 در ترتیب نحوی تمام دلالت می کند و حال آنکه این آیه تمام سوره یس در شان مدارج علیا آنسود علی الله
 علیه و آله لفظ اسلام که اسم باری جل ذخره در اسم دین محمدی است می بر آید و ایضا از الف اسلام
 اسم سعادت شیم صاحب دلالت مخزن جوهر معرفت علی علیه السلام پیدای شود و آنست علم بالهورا
 در بیان قوی و آن عبارتست از اجزای حرفی که ایجاد حرف حاصل از وجود او پیدای شود و هم او بر حسب
 صحیح و واقعه بین آن طرفین خبر دانستن او معلوم گردد و سبب فضیله و نفعیه در این باب نسبت قوی است
 و این سبب ثلاثه و سبب از واجات او نیز از لواحقات او درجه و ثمنه اند بعد از آن خمسه و عشره شانی
 است و سبب رانبت ضمایم و لواحق نباشد پس سوم می شود که نسبت اصد شش اند بدین تفصیل بصغیه
 و نفعیه و ثمنه درجه و خمسه و سبب او انبیا فرع چهار اند سبب و نفعیه و ثمنه عشره چون بیان بیات
 و حرف در این تکلیفی عبارت گنجائز ندارد بنا بر آن از جهت بعضی اصول این انساب و طبقات و فروع
 و ضمایم او جدولی ثبت می شود که طالب این زوالات را عدد کس سر از اجزایات حرف رد نموده تا الف
 خوردند جدول اینست:

آخر در خانه آخر چهارمین است تا واضح باشد که در هر طریقی توان یافت و صورت در جمله کج حرف قطب است
 و عدد الف و قطب یکی است و قطب از جای خود حرکت نمی کند و همچنین این حرف در جمع حرف تصرف دارد و هر حرف
 که جهت بدون این اسم نامیده نمی شود و مستثنی می باید و بعضی استادان فرموده اند که الف به مرتبه احدیت
 است و لا تجزئی است که خواص فرعی شود و هر گاه که مثل روی بر روی افزاید شش می شوند و عدد حاصل شده
 این دو عدد را به مسمی می نامند و هر دو عدد که در بطن است افزاید دال شود و همین پنج از آن تا یک اصل
 اس الی اس در همین ده مرتبه است و باقی حروفات در ضمن آن پیدا است میس نماید و مثال بر
 نمودن خبر جامع در دایره ده درده نگاشته می شود تا واضح باشد بدین دستور که ده درده نموده شد
 اجد را کثیر کند که این کثیر اعظم خوانند و اسم کثیر خبر کثیر جامع و عمل مثال و لوح محفوظ تر خوانند و هیچ کس
 لاین در عالم نباشد که از اینجا خارج نشوند باید دانست که قمر را در نیک ۲۸ منزل ترزید با این حساب
 خبر و نمود مطروحه خانه خبر جامع طولاً و عرضاً با قمر ناستی تمام دارد و بنا بر این مصحف قمری نامند و حروف ۲۸ گانه
 اجد را به سبب سببیه تقسیم کرده اند چنانچه هر یک از چهار حرف میسرند پس خبر اول نویات آن ستاره را
 انتم و منم را شهر و مطرا محمد و خانه را خانه می گویند و **اللاتا طالی اعلد بالملوب** ماعده در بیان حرف الحال
 بدانند حروف الحال سه نوع است چون واحد که بر احوال خبر و ترکی اطلع می باید در هر صورت و خانه از
 ضحیت خانه های خبر جامع که نام آن شخص بر آید تمام آن صنوبری بر احوال خبر و شش آن شخص است
 حینی در خانه که نام آن شخص است تمام خانه های آن مطر بر احوال حال او دلیل است و لذان خانه آنچه
 ما بعد است دلیل است بر احوال گذشته او و آنچه که از مطر آن صنوبری باقی است دلیل است بر
 احوال امر استقبل آن شخص پس از این هر سه حینی ماضی و حال و استقبال بر چه که دریافتن آن
 منظور باشد تمام حروف آن خانه را بنیات گرفته و عدد آن حاصل کند و از آن اعداد حروف
 حاصل نموده بدایره کثیر بر بند و عدد در دو طرف کنند فضل الهی در آخر مطر کثیر عبارتی از نظم باشد که مبنی بر

احوال آن شخص باشد پیدا شود

ماعده در بیان و عدد مطر صنوبری خبر جامع بداند که عدد صنوبری است و جهت انداز آن ماعده در بیان و عدد آن
 از آن ماضی و بدانند و آن ماضی دیگر آن زایل و در بدین است اول و ۴ و ۷ و ۱۰ و ۱۳ و
 ۱۶ و ۱۹ و ۲۲ و ۲۵ و ۲۸ و در بیت میل و در این است ۲ و ۵ و ۸ و ۱۱ و ۱۴ و ۱۷ و ۲۰ و ۲۳ و ۲۶ و
 و در دیگر کزایل و در بدین است ۳ و ۶ و ۹ و ۱۲ و ۱۵ و ۱۸ و ۲۱ و ۲۴ و ۲۷ پس عمل را باید که
 وقت عمل بدین حساب افضلیت نماید و اعداد سینه و ضابطه تک غشوه کمانه نظر دارد

ا ا ا ا	ب ب ب ب	ج ج ج ج	د د د د	ه ه ه ه	ز ز ز ز	ح ح ح ح	ط ط ط ط	ی ی ی ی
ا ب ا ب	ب ج ب ج	ج د ج د	د ه د ه	ه ز ه ز	ز ح ز ح	ح ط ح ط	ط ی ط ی	ی ا ی ا
ا ج ا ج	ب د ب د	ج ه ج ه	د ز د ز	ه ح ه ح	ح ط ح ط	ط ی ط ی	ی ا ی ا	ا ا ا ا
ا د ا د	ب ه ب ه	ج ز ج ز	د ح د ح	ه ط ه ط	ح ی ح ی	ط ا ط ا	ی ا ی ا	ا ب ا ب
ا ه ا ه	ب ز ب ز	ج ح ج ح	د ط د ط	ه ی ه ی	ح ا ح ا	ط ب ط ب	ی ا ی ا	ا ج ا ج
ا ز ا ز	ب ح ب ح	ج ط ج ط	د ی د ی	ه ا ه ا	ح ب ح ب	ط ج ط ج	ی ا ی ا	ا د ا د
ا ح ا ح	ب ی ب ی	ج ا ج ا	د ب د ب	ه ج ه ج	ح د ح د	ط ح ط ح	ی ا ی ا	ا ه ا ه
ا ط ا ط	ب ا ب ا	ج ب ج ب	د ج د ج	ه د ه د	ح ج ح ج	ط ح ط ح	ی ا ی ا	ا ز ا ز
ا ی ا ی	ب ا ب ا	ج ب ج ب	د ج د ج	ه د ه د	ح ج ح ج	ط ح ط ح	ی ا ی ا	ا ح ا ح

در کتاب شرح الواقن تحت مدتی (ره) در بحث علم فرورده که کتاب خبر و جامع دو کتابت
 برای حضرت علی علیه السلام و با تحقیق ذکر شده است در آن بطریقه علم حروف و احوالی که در عالم حادث
 خواهد شد تا انراض عالم و از آن حدی علیه السلام می یافتند خبر و جامع را و با آنها حکمی کردند و انصافاً
 در کتاب قبول الهمدی که حضرت امام رضا علیه السلام را در این باب فرموده است که این است
 که در کتاب از قون ما انما جیدی را که در کتابت او را بدین تو بس من قبول کردم از قول الهمدی را

اما ضرورتاً در این کتاب باید در این کتاب اگر شرط قوی ادا باشد مجدای از جنات
 عالم بر او کف گردد و قلب او با از ارقیت و معرفت شوری شود باید با صلوات باشد دروغ خود نباش
 چه وقت پانزده و سترش یک باشد این کتاب مطاب را در منزل پاک نگردد و از وجه جلال بخورد و
 دیگرگاه این کتاب را با این شرایط بگردانند آن تمام حوالی آن شهری رسد و اهل آن خانه از جمله
 در آن باشد و اسم از پنهان بدارند این کتاب مکتوب گردد و ممکن است نامک تصور خود را در صورت
 لزوم از صفحات پدید آورده و همان صورت را از اول تا آخر بنویسد و برای دیگران بنویسد مثلاً برای تعداد از
 کتاب ۲۱ صفحه ۱۷ را بنویسد از بکت آن صفحه از برضی ثغاب یا برای غنی شدن از کتاب ۲۸ صفحه ۱۴
 بنویسد و با خود دارد یا برای دیگران از بکت همان صفحه غنی و بی احتیاج شود و باید بنویسد همیشه با وضو باشد
 و باید کتاب را به خیر جامع بی ضرورت بزرگ چون اسم اعظم خدای تعالی در ضمن این طور در حرف است
 لا دانستن نوشتن عمر از طریق خیر جامع باین فرار است که شماره صفحات که هفتاد و چهار است
 این عدد را از تاریخ سال قمری کنیم و باقیمانده رای نویسیم و بعد از آن عدد اسم شخص را در آن
 می نویسیم از طریق ایچ کبیر و باین باقیمانده اضافی کنیم و اندر در با هم جمع کنیم از طریق جمع قاعده خیر جامع
 ۲۸ ۲۸ طرح می کنیم و بلا خط می بنویسیم که چند مرتبه ۲۸ انداختیم مثلاً ۱۱ مرتبه انداختیم پس کتاب را از
 مجموع نویسیم و بعد از طرح ۲۸ ۲۸ چند مرتبه خارج نمائیم مثلاً پنج عدد این عدد را شماره صفحه حساب
 می نویسیم و حسی غنی عمده دارند که در ازده را مثلاً از مرتبه خود تزل داده یک عدد می شود سه و این را بعد
 صفحه که پنج است اضافی کنیم می شود هفت پس هر هفتم نگاه می کنیم احوال را از هر هفتم استخراج کنیم

با طریق حرف ناری داده و ابی رضایی را از همان طور صدای کنیم و بعد از آن محراب از ناری و حرف از ناری
 که بر ناری و حرف از ناری بر صدای هم دارد او یک کلمه را می نویسد و این ترکیب معنی دارد حرف
 مطوظی و مطوبی و مسوری برداشته و ثلاثی مرکب می بنویسیم و حسی اضافی بنویسیم و اگر از هم معنی حاصل شد این
 صورت را بسط مطوظی می کنیم معنی حرف ج را ج می م و حرف ح را ح می م و بعد از آن با بر بی
 ثلاثی مرکب می بنویسیم و حسی اضافی بنویسیم و اگر از هم معنی حاصل شد این صورت را بسط مطوظی می کنیم
 در صورت عمل فرق که به نظر هفتم رسید هر نوشتن حال است و بطور قبل از آن سر نوشت در آن گذشته
 و بطور بعد از آن نوشتن آینه است و ممکن است در استخراج سر نوشت باین قاعده عمل شود که از حرف
 مطوظی و مطوبی و مسوری چهار چهار شماره کنی و حرف چهارم را کبری یا حرف پنجم را بعد از آن ثلاثی ترکیب
 کنی و بخوانی و محمول را معلوم کنی و اگر سال تولد شخص قمری یا شمسی معلوم شود صفحات خیر جامع را که هفتاد و چهار است
 و چهار است از آن کسر کنی و باقیمانده را بمانده را بمانده و بعد از آن عدد اسم شخص را در آن حساب کنی
 و باین باقیمانده اضافه کنی و از حاصل جمع ۲۸ ۲۸ طرح کنی هر تعداد که ۲۸ طرح کردی کتاب بعد از آن
 مجموع کن و باین صورت نظر کن بعد از آن که خارج نمائیم را عدد صفحه حساب کردی یا اگر نخوابی به طور جمع کنی همان
 قاعده که قبل نوشتن شد عمل کن و اسمی از قواعدی که ذکر شد حکم است و اگر تاریخ سال تولد شخص معلوم شود
 با تولد روز تولد محل اعتبار است بیک عدد عمل قطعی است و در آن حساب کنی و در آن حساب کنی که چند بار
 ۲۸ و ۲۸ مطور است در این صورت اول را از مرتبه خود تزل بید هم است حساب می کنیم و مات را
 تزل بید هم عشرت حساب می کنیم و عشرت او را تزل بید هم اما حساب می کنیم و اما اعداد قابل تزل است
 طریقه دیگر و قاعده واسطی از قواعدی که ذکر شد اسم کنی بطور چندین رسید تمام حرف خانه را
 بیات می نویسیم و بعد تزل می کنیم و در آن اعداد حرف تحصیل کرده عدد و نضر کنیم فضل الهی احوال آن
 شخص ظاهر گردد طریقه دیگر دانستن طبع شخص در کتب مری آن :

اگر در بطایع شخص مضبوط باشد آنکلی نیست و هرگاه معلوم نباشد بحسب تعین در بطایع دو طریق است
 طریق اول: آنکه اسم شخص را بحساب اجد گنجد و جسم جمع کند در حاصل جمع دوازده دوازده طرح کند
 بر چه کمتر از دوازده باقی بماند از برج محل ابتدا کرده بر برج را بشمارد بحسب برجی یکی گنجد تا به برجی که منتهی شود
 آن برج بطایع آن شخص است پس اسم آن شخص را با اسم پیش جمع کرده سی سی طرح کند و کمتری سی بر چه باقی
 ابتدا از لول برجی که قرار داده بشمارد هر جا که منتهی شد در هر دو طایع است طریق دوم آنست که اسم
 خود شخص را دوازده دوازده طرح کند بر چه طایع را بدست بیاورد و بعد از آن سی سی طرح کند در هر یک از آن
 و هفت هفت طرح کند بر چه کمتر از هفت باقی ماند ابتدا بر چه کرده هر جا که منتهی شود کوچکترینی طایع قرار دهد
 هفتطور که در اعداد احتیاج بر طایع شخص است در عمل اعداد هم احتیاج می شود بدانشستن طبیعت نام آن
 شخص و در دانشستن تونیزات تعداد می کند چیزی که بر آن می نویسند و در دانشستن اینها نیز دو طریق
 مذکور است یکی در نتایج المغالین است و آن اینست که طایع حرف اسم را جمع نموده آنچه حاصل باشد
 طبیعت اسم است و تونیز را باید بر چیزی نوشت که طبیعت آن بر آن طبیعت اسم باشد و یکی دیگر
 جای دیگر بنظر رسیده که اسم را چهار چهار طرح نماید آنچه بماند ابتدا از آنش کرده طبیعت قرار دهد و در
 طرح نماید آنچه بماند تونیز عمل را بر آن قرار دهند چنانچه اگر سه بماند چنانی است بر دهنی می نویسند
 و اگر دو بماند باقی است بر کاغذ بنویسند و اگر یک بماند عددی است بر لوح مس یا آهن یا قلع یا شل آن
 بنویسند و در عمل ریزه نموب کوچک است اصل اعدادی گویند در غرض باید نتایج اسماء در ملک موکل
 بن را و در عمل او را نموده بنام عدد در چند روز و بر اسمی محتاج رنگ و عمل خاصی دارد و عدد دعوت
 و ایم بر اسم را مختلف گفته اند محتاج بر اسم اسمی است که اسماء الله که او را پیش حرف آن اسم باشد
 مثلاً محتاج اسم حسن حمید و سلام و ده است و اسم تک موکل عدد آن اسم است به تقدیم اکثر
 بازبایدی ایل پس کن حسن فیجانی است و اسم خوش اعداد آنست به تقدیم اقل و بازبایدی دش

پس چون حسن خوش است و عدد دعوت عدد اسم مطلوب است که در حسن یصد و محمد است و عدد
 ایام دعوت عدد اسم مطلوب است بطریق بجا در حسن پس هفت ده است
 تفریق بجا دادن آنست که بجا در دوازده حاصل خبر اینطریق است اول بجا عددی و تحصیل آن بر دو نوع است
 یکی در بجا حرف دیگری در بجا ترکیب و هر دو مستحسن است و معمول است اما طریق اول آنست که هرگاه
 کلماتی که خواهی حرف او را قطع کن و پسین که یک از حرف را چه عدد است بحساب اجد پس استسقا
 کن مثلاً حرف محمد را قطع کردیم چنین شد می م ح ام می م دال نظمی میم نود بود و در اصوف ختم ص شد
 عدد نظمی خانه بود حرف کردیم ط شد و میم دم نیز ص شد و نظمی دال سی در پنج بود هول شد پس
 مجموع حرف محمد را از بجا عدد ص ط ص هل شد و اینطریق دوم آنست که هر کلمه را خواهی عدد
 گیری عدد مجموع جمع کن و استسقا نماید حرف که از آن حاصل آید جمع کن مثلاً عدد مجموع حرف محمد
 نود و دو است و استسقا آن ب ص و اینطریق عدد در بر است و اگر عدد اسمی حرف او را بگیریم که
 در بیست و چهار است و استسقا بدیم چنین می شود رک د دوم از آنست که بجا بجا عددی
 است که از ابجا غنظ و بجا باطنی و بجا ظاهری گویند و آن عبارتست از غنظ کردن حرف باز در بیانات
 مثلاً چون محمد را با اسماء حرف او غنظ کردیم میم ح ام می م دال شد و مجموع حرف محمد او چنین است می م
 ح ام می م دال و در اول حرف اسم ح می را گویند و ناموای اول حرف اسم را بنیت مانند شد
 اسم اول حرف محمد میم است اول نظمی میم که م است و در دانی خوش را که می م است ثبات مانند
 سوم از آنست که بجا بجا طبیعتی است و آن عبارتست از آوردن حروفی که تری و تومی بود بر حرف مطلوب
 بحسب طبیعت چنانچه حرف آشی را به یابی تری و یابی را آشی تومی است و همچنین حرف آبی را
 خالی تری و خالی آبی تومی و حرف آشی را هفتونش و حرف یابی را او هفتونش و حرف آبی
 را جگر کس قنظ و حرف خالی را حلع رخ پس حاصل بجا طبیعتی محمد ن زن ح است چرا که

میش آتشی است در درجه چهارم برای افزون آوردیم که مری دست در درجه چهارم از حرف برای برای جا
 که خاکیت در درجه دوم باز برای میم ثانی نیز افزون آوردیم و برای دال که خانی است در درجه اول میم که
 توی دست در آن درجه از حرف آبی آوردیم آتشی موزع برای سوب آبی مورد خانی مجرم
 چهارم بط غریزی است که عبارت است از طاب بودن بر یک از حرف آتشی حرف برای
 را که هم درجه اول باشد و بالعکس و با طاب بودن حرف آبی حرف خانی را که هم درجه اول باشد
 و بالعکس چنانچه الف طاب با است و جیم طاب دال و فس علی هذا بانی الحروف پس حاصل
 بط غریزی محمد ن است چرا که برای میم او که آتشی است در درجه چهارم نون آوردیم که برایت
 در درجه چهارم و همچنین برای میم دوم اما حا و دال او خانی اند و لکن این حرف مال خصی از معدن
 است و در جای دیگر بط غریزی است چنین : طب التوب دك اب ك ز ن ه ا ب ط
 غریزی بجای اعتبار است و مول اهل فن است پنجم بط ترتع و آن عبارت است از ارتعاع
 حرف مطلوب و آن ششم است : عددی حرفی و طبیعی بط ترتع عددی عبارت است از ارتعاع
 حرف مطلوب جهت اعدادی که قائم است بدیشان از اعداد اجددی چنانچه عدد بر یک از آن
 حرف اگر از عشرت است به بند به مات و اگر درجه مات است باشد الف بر بند پس بط ترتع
 عددی محدث ف ت م است چرا که میم چهل است در درجه عشرت بود به مات بر دم چهار صد شد
 حرف ختم شد و بانی حرف همین طریق اما بط ترتع حرفی عبارت است از ارتعاع بر یک از حرف
 اجددی بحرف مابعد که فاضل است مثلاً در محمد بجای میم اول و میم دوم ن آوردیم و برای حا ط
 و برای دال ه آوردیم پس جمع حرف متحد ن ط ن ه و شد اما بط ترتع طبیعی عبارت
 از ارتعاع حرف حسب طبیعت مثلاً حرف خانی را تبدیل به حرف آبی می کنند و آبی را به برای
 و برای را به آتشی و حرف آتشی بحال خودی باشد چون او بالاترین حرف است مثلاً در محمد

میم که آتشی است بحال خود گذاشتیم و بجای حرف های او دخانی است حرف ز آوردیم و میم دوم را بحال خود
 گذاشتیم و بجای دال جیم آوردیم پس حاصل م ز م ج شد ششم بط جمع است بط جمع
 عبارت است از جمع نمودن بر یک از حرف طاب با مطلوب و تحصیل کردن حرف از بر اجتهای شده
 طاب محمد مطلوب جعفر و ششم بدین نوع م ج ج ع م ف در پس میم محمد را با جیم جعفر جمع نمودیم
 چهل و سه شد حرف ختم همان ج م شد حد طار ابا عین جمع نمودیم هتاد و هشت شد حرفش ج ع
 شد پس میم دوم را با جیم جمع کردیم که صد و بیست شد حرفش ک ق ن پس دال با را جمع نمودیم و دست
 و چهار شد حرفش همان در می شود پس حرف مستعد از این عمل می شود ج م ح ع ق ک
 در هفتم بط تضارب است که عبارت است از ضرب کردن بر یک از حرف طاب در حرف مطلوب
 و تحصیل نمودن حرف از حاصل ضرب مثلاً ف و ششم محمد را که طاب است با جعفر که مطلوب است تضارب
 کنیم پس عدد میم را در عدد جیم ضرب کردیم که صد و بیست شد حرفش ک ن ق شد و هكذا الی آخر پس
 حرف مستعد این شد ق س ش ر ع غ ض و طایفه دیگر از خبریان در بط جمع تضارب
 مجموع اعداد طاب را با مجموع اعداد مطلوب جمع کنند و یا در یکدیگر ضرب نمایند و از آن تحصیل حرف
 کنند اما طریقی اول اتم و اتم است هشتم بط تراوج و ت ش با یا تراخی که میبگی می باشند و
 این عبارت است از طاب بودن حرف مشابه حرف تراوج را که قرین باشند با یکدیگر مثلاً
 نظر کردیم در حرف محمد میم از حرف مزده بود او را بحال خود گذاشتیم و چون حال از حرف مشابه بود
 بجای لوج خ گرفتیم و همچنین میم دوم را بحال خود گذاشتیم و چون دال از حرف مشابه بود بجای
 لو ذال گرفتیم پس مجموع حرف مستعد از این عمل م ج خ م ذ شد
 نهم بط توی عبارت است از قوت مابین حرف بحسب ضرب باطن حرف در ظاهر حرف
 ضرب ظاهر در ظاهر باطن در باطن و مراد از عدد باطن عدد حرف است که بحساب اجدد آن حرف باشد و مراد از عدد ظاهر

حرف عددی است که بحسب مرتبه از مراتب اجدی الحرف باشد مثلاً سیم از حروف اجد در مرتبه سیم است
 پس از سیم بگیرند و در حروف بی یازند ج ی می شود و چون باطن در باطن نظر متحد کنیم حاصل
 است و چون محیل را در محیل ضرب کردیم که برابر شد حوش خ غ شد و حرف ها که هفت است
 هفت را در هفت ضرب کردیم شصت و چهار شد حوش د س شد و همچنین نیز از سیم دم خ غ حاصل شد
 و از دال که چهار است در چهار ضرب کردیم شانزده شد حوش وی شد پس حاصل حروف از انجیل
 خ غ د س خ غ د س است و چون متحد رابط توی ظاهر در ظاهر حکیم هم اد که سیزده است در
 سیزده ضرب کردیم صد و شصت و نه شد حوش ط س ق و ح ای او که هفت است در هفت ضرب
 کردیم شصت و چهار شد حوش د س شد و از سیم دم نیز ط س ق حاصل شد و از دال وی حاصل
 شد پس مجموع حروف سیصد و هشتاد و سه است ط س ق د س ط س ق وی شد و چون متحد رابط
 توی در ظاهر کنیم از همیشه محیل گرفته در سیزده ضرب کنیم با صد و هفت می شود حوش ک ث است
 و منظر از سیم دوم و دال وی پس مجموع حروف سیصد و هشتاد و سه است ط س ق د س ط س ق وی شد
 وی شد و هم بط تصاعف است که عبارت از دو برابر کردن اعداد باطن حروف و تحصیل کل
 حروفی از آن شد مثلاً عدد سیم متحد محیل بود تصاعف کردیم هشتاد و سه حوش ف مجموع حروف سیصد و هشتاد و سه
 این عمل ف وی ف ج شد و از سیم بط خیر عبارت از تحصیل حروف دیگر یعنی که کوه و تعدد را اعتبار
 چند بگیرد حروف بگیرند مثلاً سیم متحد محیل است تصنیف کردیم بیست و سه بار تصنیف کردیم ده
 شد بار تصنیف کردیم پنج شد و چون از برکت این تصنیف حاصل شده حرف ختم و جمع کردیم
 این شد گنی و باز حای او که هفت دارد از تصنیف کردیم چهار شد و نصف او دو و نصف
 دو بی می شود چون هم در حروف ختم این شد و با دال ب باشد مجموع الحروف
 گنی و حای گنی و حای شد

در از سیم بط تمارج این بط جوزین انواع بط است و آن عبارت از آنست که اسم طلب با اسم مطلوب
 بر می باشد مثلاً خواستیم متحد رابط تمارج کنیم یعنی که مطلوب علمیم باشد چنین عمل ج می می
 و چون متحد رابط تمارج کنیم چنین می شود م ج ح ع م ف در و در تمارج همه جاه اسم طلب را
 مقدم میدارند از اسم مطلوب مگر جایی که اسم مطلوب از اسماء حسنی باشد و اگر بر دو اسم از اسماء حسنی
 باشند اقوی را مقدم میدارند بط جمع و تضارب بحت محبت و اتحاد پس الاثنین بخت محبت است
 و بط تواضع بخت اتحاد اخلاص و محبوب بودن در دل عمل و اخذ و اندوختن ان محبت است و محفل ندارد
 و بط توی بخت قوت حاصل و حصول آمدن و بیرون آمدن از ضعف طامع و سپردن شدن قوت
 طامع و از یاد جلا و محبت و اقبال و اغراض اعتبار تمام دارد و بط تصاعف بخت از یاد علم و حکمت
 دشکوه و شوکت و غلبه بر اعداء و روح تمام دارد و بط خیر بخت استخراج احوال آینده بخار آید

و اما در بیان علم ارفاق علم عظیم ایشان ارفاق کمی از ریشه های ریاضی است که امروز در عدد علوم
 غیره قرار گرفته است همچنان که یک شکل تطاع هندسی به ۶۹۷۶۶۸ حکم هندسی منتهی می شود بطوریکه
 و از بطوس در باره این شکل هندسی یک کتاب خوانند که کشف القطاع عن اصلها الشکل القطاع
 نوشته و با یک شکل عروس که همان شکل نیشافورت است که بتخت عروس و حرف عروس شکر پس
 از عروس خانوادگی آن او شکل خواهر عروس و ملار عروس با مصلوح هندسی اختلاف وقوع دارد و همچنین
 علم ارفاق نیز در این اسیر اعدا در جدول دومی میدانی وسیع دارد بطوریکه مؤلف کتاب غایبه
 المراد فی وفق الامداد گوید شرح رساله زنجانی فرموده است که چهار هزار ربع چهار چهار را
 گناشته اند غیر مکرره و خود مؤلف مذکور می رود در طریق آنرا در غایبه المراد آورده است و نیز مؤلف گفته
 المراد فی وفق الامداد فرموده لوح پنج در پنج را بدست صورت آن گناشته عرض اینکه

کمی از اسرار علم اوقاف اینست که عددنا شمار آدم زسد مستعد قبل اعتدال وقتی نشود لذا او من
 مربع وقتی سه درسه است و از این جهت احادیثه را که مجموع آن عددیم آدم است اصل اعداد
 گفته اند چنانچه آدم ابراهیم شد اصل شده است و از اینگونه اسرار لطائف در علم اوقاف بسیار
 است تأییدات آیات قرآنی در روایات ماثوره در باره آن متعدد است در این مطلب وقتی کتب
 طه ط در دایره اجد کبریه است و هابنج در طرف ط در جنب یمن است و حرف ح در طرف یمن
 و از یک تا نه اصول ارقام اعداد است و در شماره رقم است و مجموع آن حمل و پنج است که عدد آدم
 است که هم است و محبوب حق یحبهم و حیوانه و از یک تا پانزده است که عدد حوا است
 و ارقام را از طرف بسیار نویسند آدم ۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۳۴۵ = ۱۵۱۰ و گنیم که
 تا اعداد شمار آدم زسد مستعد قبل اعتدال نشود لذا این مربع وقتی سه درسه است هكذا

۸	۱	۶
۳	۵	۷
۴	۹	۲

و به چند صورت دیگر نیز مربع پری شود . و در ضلع اسی قرار می گیرد که طرف
 وقتی مربع است و مجموع آن پانزده است چنانکه دیگر اصداع و بطور مجموع آنها
 سه برابر حوا است که آدم است حلت اختیار کردن عدد ۳۶۰ در تقسیم محیط دایره

اینست که این عدد اقل عددی است که کورتی که از نصف تا قشر است و آنها را از اوس حور
 گویند با شمای سبع از آن حاصل می گردد زیرا در کفرخ نصف است آن کصد و هشتاد و بار عدد میکند
 پس کصد و هشتاد در آن سسی دو است و سه که فرخ ثلث است از آن کصد و هشتاد و بار عدد میکند پس
 کصد و هشتاد سسی ثلثه است و هکذا فی الباقی . اکنون بدانکه علم اعداد وقتی علمی است که بحث
 می کند از کیفیت عدد در لوح بودهی که عدد اصلع طولیه و عرضیه و انظار مساوی باشند و موضوع
 این علم عدد است از حیث مذکوره در لوح به اصطلاح صاحبان این فن عبارت از مربع سه در
 و چهار در چهار تا عدد در صد و مافوق آن در بر لوح را زاده و صلیبی می باشد . زلویه عبارت از

هکذا از چهار گوشه در زاده یا زاده یا مابرا قطر خوانند و صلیب آنست که خانه یا نه عرضی را از شنبه در الواح
 فردیه در بر ضلعی کن خانه میانین بر ضلع صلیب است و در الواح زوجه دو خانه میانین بر ضلع صلیب است
 و شنبه عبارت است از بویست محیط بر لوحی . اما لوح ثلث و مربع یک شنبه دارند و بخش و مکمل
 دو شنبه دارند و میرتبه بالا در یک شنبه زیاد می شود مثلاً لوح هفت در هفت در هشت در هشت و ده
 شنبه است و نه در نه و ده در ده را چهار شنبه است و پس علی هذا

و بدانکه اول لوح فردیه که وقتی بر عدد سه درسه است و مادون او که یک در یک و دو در دو است
 وقتی ندارد و طریق وضع ثلث هفت است اما آنچه احسن و اشهر است آنست که یک عدد یک را
 با رقم هندی در صلیب ضلع اسی بخند و خانه اول است از ضلع وسط عرض این لوح و عدد در او
 زاده نسیری ضلع مائل بخند و سه را در صلیب ضلع عالی بخند و چهار را در متن زاده نسیری ضلع عالی
 بخند و پنج را در خانه وسط ضلع وسط بخند و شش را در زاده یعنی ضلع مائل بخند و هفت را در صلیب
 بخند که در بسیار شش است و هشت را در زاده یعنی ضلع عالی بخند و نه را در صلیب ضلع اسی بخند
 و چون بر این نخج وضع کنند از صلیبی از صلیبات اربعه لوح بنیاد نمایند بزرگ و شش و هفت و هشت
 و چهار نمونه ثلث زشته شد تا بر طابان آسان گردد

۸	۱	۶
۳	۵	۷
۴	۹	۲

۴	۳	۸
۹	۵	۱
۲	۷	۶

۸	۴	۴
۱	۵	۹
۶	۷	۲

۲	۹	۴
۷	۵	۳
۶	۱	۸

اما طریق وضع عدد لوح مربع در آن نیز اختلاف بسیار است آنچه مشهور است آنست که یک را در
 زاده یعنی ضلع عالی وضع نمایند و دو را در فرس او که خانه سوم است از ضلع دوم بخند و چهار را در خانه دو
 از ضلع آخر و این کید در تمام شش پس بنا کند بدور دوم پنج را در پهلوی چهار از جانب اسی و شش را

در خانه اول ضلعی که در فرق مثل است و تحت را در خانه دوم از ضلعی که تحت ضلع عالیست و تحت را در
 زاویه سیری ضلع عالی تمام شد دوره دوم پس ابتدا کهند بدوره سوم و در خانه پنجم تحت وضع نمایند
 و در خانه ششم و یازده را در ضلع شش و در خانه هفتم و بیستم وضع کنند تمام شد دوره سوم پس
 ابتدا کهند بدوره چهارم سیزده را در ضلع چهارم وضع نمایند و چهارده را در ضلع سه و پانزده را در ضلع دو و
 شانزده را در ضلع یک و صورت عمل تحت سهولت اینست

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۴	۱۶	۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

اما طریق وضع عدد در لوح نخست آنست که ششبر محیط این لوح که شانزده
 خانه است نصف ششبر را عدد بخند و نصف دیگر را خالی گذارند و این طریق
 که عدد واحد را در ضلع ایمن ضلع وسط بخند و در در تحت او در خانه اول را در

زاویه ایسری ضلع مثل و چهار را در خانه بیسی این زاویه پنج را در ضلع عالی و شش را با بالای ضلع
 ایسری ضلع وسط و تحت را در زاویه که فرق این خانه است و تحت را در خانه بیسی پنج نهند حال نصف
 ششبر وضع العدد شد باقی از این ششبر که تحت خانه دیگر است مانده در لوح داخل را که سه در است
 بطریق گفته شد سه در سه پر سازند پس در تحت این لوح که داخل نخست است نظر کردیم دیدیم که
 هفده قرینه واقع شده است در تحت عدد هجده را در ششبر نخست در مقابل تحت نهند و پانزده را در
 مقابل تحت و بیست را در مقابل شش و بیست یک را مقابل پنج و بیست و دو را در مقابل چهار و بیست و
 سه را در مقابل سه و بیست و چهار را در مقابل هفت و بیست و پنج را در مقابل یک ای حاصل آنکه چون وضع
 مقابلهت رسد بطریق تنزل فرود می آید تا عدد لوح تکلیف عدد منتهی شود از تحت سهولت تمام عمل سهولت
 نوشته می شود تا بر طبق این عمل آسان گردد اینست

۷	۲۲	۵	۸	۲۳
۹	۱۲	۱۱	۱۶	۲۰
۲۵	۱۷	۱۳	۹	۱
۲۴	۱۰	۱۵	۱۴	۲
۳	۴	۲۱	۱۸	۱۹

و صاحبان این فن در تحت مربع و پنج درج اسماء نمایند چون ماصد از این مربع
 حاصل می شود محتاج نمی شود به درج اسماء در لوح فوق الراجح شده اگر چه ممکن است درج

اسماء در فوق آنها و نیز از تحت آنها اگر تصور قریبه باشد مثل جدایی بین دو کس در اتصال و دولت دشمن در عدو
 دین است یا نقصان مال یا جاه او از تحت حاصل است و اگر تصور دوستی باشد میان دو شخص یا حصول
 دوستی برای خود یا طلب دیگر این از مربع حاصل است و اگر تصور داشتن حاجت است بر سبب محبت
 جذب القرب بجانب طایب او از نخست حاصل است و نخست را لوح جذب القرب گویند پس چون خواهند
 که اسم طایب و مطلوب که قصد جدایی و تفرقه ایشان باشد در تحت درج کنند حاصل نام بر در ایجاب
 ایجد عدد بگیرند و عدد وقتی طبعی مثلث را که پانزده است از حاصل کم کنند و باقی را سه قسم نمایند اگر حاصل
 جدا از لوح عدد وقتی طبعی شش باشد سه قسم صحیح می شود بلکه اگر سه قسم یکدیگر افزوده کنند در خانه اول
 مثلث که خانه عدد یک است در وقتی طبعی وضع نمایند و بترتیب وضع طبعی تمام سازند و اگر جدا از لوح و
 آنست که یکدیگر کسرا کنند در خانه اول از ضلع آخر یکدیگر بر عددی که در این خانه واحد وضع کردن یا فرایند تمام
 سازد و اگر در عدد کسرا باشد در خانه هفتم در عدد زیاد کنند و اهل این فن در این اختلاف نموده اند و طریق درج
 اسماء در مربع آنست که حاصل نام طایب و مطلوب را با حاصل اسمی از اسماء اشده بگیرند در ازوی ای چهار
 عدد که عدد وقتی طبعی مربع است طرح کنند و باقی را چهار قسم نمایند و اگر قیمت صحیح باشد در یک قسم
 آن عدد زیاد کنند در خانه اول وضع نمایند و تمام سازند و طریق درج اسماء در نخست آنست که حاصل نام طایب
 و مطلوب را بگیرند از ازوی عدد وقتی طبعی نخست را که شصت و پنج است کم کنند و باقی را پنج قسمت نمایند
 اگر کسرا داشته باشد یکدیگر بر یک قیمت زیاد کنند در خانه اول وضع کنند و تمام نمایند و مخفی نماید که این
 این فن در نسبت الواح بکتاب سیه اختلاف نموده اند مثل آنکه لوح مثلث را به قمر منسوب کرده اند و بعضی
 مربع نسبت داده اند و ماعده آنچنان است اول که عدد واحد است بر حل منسوب است و عدد در این مرتبه
 و سه را بر مربع و چهار بر شمس و پنج بر زهره و شش بر عطارد و هفت بر قمر منسوب است و چون عدد یک
 در عدد وقت ندارند آنرا از اسماء با انداخته اند و باقی را مقبر ساخته اند پس اول عدد وقتی بر عدد سه در است

و ماخذ آن سه است و او را به مربع نبت داده اند که مرتبه سوم است از اعداد مربع را که ماخذ چهار است به
 شمس منسوب کرده اند و بخش را بزیر و سیدس را به عطارد و مسیح را به ثریا نبت داده اند چون سیدس
 این نبت قمر منتهی می شود باز عددی که در نبت نبت در هشت نبت نبت دارد و نبت نبت نبت
 دده در ده بمربع و یازده در یازده شمس دوازده در دوازده بزیر و سیزده در سیزده عطارد و چهارده در چهارده
 نبت و پنجمین بالا رود تا صد در صد بار این صد در صد نبت نبت است و خواص مثلث اگر در وقتی که
 مربع را با قمر نظر ترسیم یا نماید باشد وضع مثلث کنند و نام شخص را در آن درج نمایند و با وفق طبیعی
 آنرا وضع کنند و در آستانه آن شخص و یا در تحت دوازده منزل او و یا داخل منزل او در فن کنند آن شخص از آن
 منزل جدا شود در آن منزل قرار نگیرد و اگر حاصل نام در کس را در اوج مثلث وضع کنند میان ایشان
 تفریق واقع شود در آن منزل عداوت عدل ایشان با یکدیگر پیدا شود و اما خواص مربع اگر مربع را در شرف
 شمس و یا در نظر مثلث و یا تیسرین آفتاب با قمر وضع کنند سبب محبت و دوستی گردد و اگر حاصل آسی
 از اسماء باشد در مربع درج نمایند و با خود دارند خواصی که در آن اسم است بمرد زمان حایر حاصل گردد و اما
 خواص بخش اگر حاصل نام طاب و مطلوب را در آن درج نمایند مطلوب بجانب طاب مایل گردد
 و محبت پیدا کند و بد آنکه عدد یازده است یا فرد زیرا اگر تقسیم شود بر مساوی در آن کسر نباشد و از زوج
 خوانند و الا فرد گویند و زوج بر سه قسم است اگر ثابت تخفیف دارد و با واحد از زوج زوج خوانند
 خوانند چون هشت و شانزده و مضاعف آنها و اگر قابل تخفیف نباشد تا با واحد یک ثابت فرد واحد را
 دارد چون شش از زوج زوج خوانند و اگر قابل تخفیف باشد زیاده از چهار آنرا زوج زوج خوانند
 چون دوازده و پنجمین در اصطلاح اهل فن وفق اوقات بسیار است مانند وفق طبیعی و وفق مطلق
 و وفق ساریج و وفق معدالدور و وفق ذالکتاب و وفق ذالمبدین و وفق تمام که آنرا انظم مطلق و نیز
 خوانند و وفق متمع که جامع انواع اوقات است و در جدول وفقی عشر مسائل در بهمان یک نحو معروف

در اوج است و میر کجا دیده ایم همین بود ولی ضابطهای در سیر معدالدور در نبت نبت و مربع بطریق اخرا
 و صده ضابطه دارد که در معدالدور بر می شود و اوقات فرد که مثلث کامل ندارند پس سیر در معدالدور
 آنها را بر چند مگر اندک ابوعلی زری صاحب غایه المراد فرمود: جد اول اوقاتی که مثلث کامل دارند می شود
 پس سیر پس طوی از خانه وسط طول شروع شود و معدالدور بر نمود اوقات زوج را به غنیمت و تخلیق بر می کنند
 ولی آنچه را به غنیمت و تخلیق بر شده است معدالدور نبت و عمده در اوقات معدالدور است نه مطلق و غنیمت
 مطلق و غنیمت و مطلق بر در تخمین مربع یا بر جهای دیگر صحیح الوقح هستند مع ذلک اگر حلقه نخستین مربع کل شد
 اعطاء شود مربع باقی باز صحیح الوقح است آن مربع کل را مطلق گویند و در مطلق مثال مربع متعین به نبت
 غنیمت مطلق می شود و تخمینا بیار مثلث و بط حرکت رخ بسته حلقه محیط مثلث مطلق میگردد و حرف مطلق
 بر اولی صادق است و مطلق بر دوری اگر در درجات معدالدور مطلق کسر کرده باشد به چند وجهی در آن
 عمل کرد ولی علاوه بر این در جدول تخلص به عیانی در کتاب شرف نتائج المعانی گوید که اشرف آن
 وجه از تحت تا شرف مطلق است که خود عدد را ابتدا در ضلع وفق ضرب کنیم و حاصل در مربع جاری کنیم مثلا
 عدد ۷۷۷ را با هم در مربع چهار در چهار بکنیم سه عدد کسر داریم پس خود آن عدد را در ضلع مربع که
 چهار است ضرب کنیم حاصل را که ۳۱۰۸ است عدد اول جدول مربع قرار میدهم و بطریق احزاب
 جدا بر می کنیم و پنجمین در کسر درجات دیگر عالم اوقاتی موزون فتح این مجدداً الحسینی المرغبی النوشتری در
 کتاب شرف وفق المراد فی حله الحاد وفاق و الاعداد فرماید: سیر جاد در الراج ذکر و طرح و کسری شود
 مراد به آن وفقی است که خواسته باشی آیه ای از قرآن مجید یا سوره ای غیر آن برسم عدد در لایحه رقم نمائی
 اما هر گاه ذالکتاب می نویسی دیگر به طرح یا ملاحظه کسر احتیاج نیست و تا زمانی عدد کسر دار را در مثلث نگذار
 که مایه ای ندارد و مطلق نمی باشد در بهمان کتاب فرماید چون خواهی یک آیه یا سوره در مثلث ذالکتاب
 وضع کنی باید اول ملاحظه نمود که عدد آن بحساب اجدیدی مثلث صحیح دارد یا نه اگر لا خوب و اگر ندارد

مثبت صحیح زحمت محبت و بی فایده کوشش

برگاه دقت برسی در از خانه های یک قطر آن قسم کنیم قسمت در خانه را عدد عدل گویند شد دقت مثبت بازده
است قسم برشته شود که عدد خانه های یک قطر است قسمت بر خانه بیخ می شود قسمت در خانه ده می شود
و آنرا عدد عدل مثبت گویند و در درجات طبیعی الوقت عدد عدل جاری خانه های مربع به علاوه یکی است
و غیاتی در کتاب شریف مناجات العالین گوید: معنی عدل با مصطلح اعداد بیان عبارت است از عدد در خانه
لوح مربعی باشدی است که جسم در آن آید مادامی بنظم طبیعی رنم زده باشند پس در طرف قطرین در هجرت
بیت طرفین سطرین ادر سطرین طولی و عرضی و هكذا بیت طرفین قطرین مربع مثبت و بطر بیت طرفین
سطرین ادر سطرین آنخانه نمی عدلند که بر دو جسم برابرند یکی از طرف موقت کردن اوقات در مطلق از مثبت گرفته
تا آخر خواهد شد کامل داشته باشد و خواه نداشته باشد این طریقی است که بطر اول و ثانی مربع را تخفیف کرده
عدد اول را در خانه منصف نگاریم و عدد دوم را در طرف تحتانی مربع که مجاور ضلعی است که عدد اول در آن
نگاشته شده نگاریم که خانه عدد اول با خانه عدد دوم را چون دقت دایره قرار در هم حرکت ارقام منبلی
خواهد بود و عدد دوم را بجز حرکت منبلی در خانه های سیر می کنیم و چون بیان رسید منتقل بخانه مقابل آن مربع
می شویم و عدد را بالای آن خانه می نگاریم که این خانه ها با خانه مقابل تحتانی او حرکت منبلی خواهد بود و هجرت
بجز حرکت منبلی عدد را سیر می کنیم و چون در تمام شد عدد عدد اول را در عددی که منتهی به دوره منبلی در می نگاریم
و حرکت منبلی عدد را سیر می کنیم تا بیان رسد و از آنجا که بیان رسید از ضلع مجاور او را در آخرین خانه قطر
زیرین مربع که ضلع مجاور عدد منتهی به قبل خود است منتقل می شویم و عدد را می نگاریم و حرکت منبلی همین نحو
که گفتیم مربع را موقت می کنیم و باید توجه داشت که این سیر عدد در نیست زیرا بعد از دور آنست که در هر
دوری تمام اقطار و خطوط را ضلع عدد داشته باشند و در طرفین مذکور چنین نیست و مخفی نیست که اگر محسوس
بالا سطر اول تحتانی مربع را تخفیف کنیم و عمل را عکس کنیم دستور انجام هم طریقی دیگری در موقت

کردن اوقات فرد مطلقا و واحد بود و بر الوقت

یکی دیگر از طرق پر کردن محلات فرد جداول دقتی باین نحو است که خانه های حلقه را می شماریم نصف میکنیم
و حاصل را تقسیم بر چهار می کنیم ارقام در چهار جانب حلقه تقسیم شود و خانه های مقابل ارقام از میان حلقه باید خالی
باشد و ابتدا شروع باید از خانه اول مثبت و بطر مربع محلی باشد زیرا ملاک در موقت کردن این اوقات میان
مثبت و بطر است و سیر ارقام در حلقه این قسم بجز حرکت خ است و ملاک درستی عمل اینست که
مثبت و بطر باید بسیر طبیعی بر شود و چون مثبت موقت شد ثانی دستور مانند اوقات زرج عمل می کنیم
و السیدم

شیخ محی الدین عربی در کتاب الدرر المکنونة والجواهر المصنوعه فی العلم الحروف گوید:
اعلم ان الحرف هو الحرف العکبر الذی میس فو قه شیئی ولم یجد الی و منهن من لدن آدم علیه السلام الی الاسلام
غیر الایام علی علیه السلام کل سیرة خیر الایام و مصباح الفکر علی افضل الصلوات و اسم التسمی و در
میان کتاب گوید: الامام علی رضی الله تعالی عنه در علم الحروف من سیدنا رسول الله صلی الله علیه و آله
و آله الاشارة بقوله انما لدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم الفعلیه بالباب و تدور علم الالذین و الاخرین
و ما رایت فیها اجنب بهم اعلم منه و هو اول من وضع مربع مائتة فی مائتة فی الاسلام و تصنف الحرف جامع فی الالذین
الحروف و فیه ما جرى الالذین و ما جرى الاخرین و فیه اسم الله العظیم و باح آدم و خاتم سلیمان و حجاب
اصف و ما ذال اهل التحقیق من السابقین کما فی محمد الحسن البصری و معانی الثوری یختر فزون من
بحر اسرار و الالذین من العارضین کذا النون مصری و کل این عبد الله استری قیسون من مصباح
الواره و کانت الائمة الراشون من اولاده حیر فزون اسرار هذا الكتاب الربانی و اللباب الثوری ثم الام
الحسین علیه السلام ثم الامام محمد باقر علیه السلام ثم الامام جعفر الصادق علیه السلام و بر الذی خاص فی
اعمال انوار و تکلم خواص الاسرار و العلوم الخفیة

در این سبع سنین و قال علما ما برزاد و کتاب سوره فی زن شکر و تحت فی القلوب و ما تخرج العجب و غیر
 فی الاسماع لا تنزله الطباع و عندنا الخمر الابيض و الخمر الاحمر و الخمر الاسود و ما فی القلوب و الخواص و
 الفارس التماس فانهم هذا لسان الغریب و البیان العجب انتهى محصاً
 گویند اشرف ادوات مربع چهار در چهار است و آن از اطلاق است و فرود انداخته حرف شکر در
 را به آدم نشان ندادند آدمی به زبان آنها و کنیت آنها آشنای نوند و می گویند محی الدین عربی
 در این فن استاد بوده است و به مربع مذکور اهتمام داشته و گفته است اول کسی که در اسلام وقت صدر
 وقت حضرت امیر المؤمنین امام علی ابن ابیطالب علیه السلام بوده است. مروج فتح استو شتری
 در کتاب وفق المراد فی مله الاوافق الاحقاد در خواص صدر صد که ده هزاره است و شرط اولی خوردن آن
 پس از ذکر بعضی از خواص می گوید: ده هزاره صفت در این صفت آنگاه گوید حقیر استعدای بندگان
 حکم الورد و سلطان شاهزاده ایران در زمانهای قزوستان و وساطت عم زاده خود سکر یکی عرو
 این شکل مبارک را شکر در عمران و گلاب بر کرباس زرد وضع نموده ارسال داشتیم بعد از آنکه خب
 التماسی خود از آن تاثیر دیدند و از خواص آن بقلبی از کثیر رسیدند و در تمام تجربه و امتحان حصول
 مطلوب ناز گردیدند منت پذیرد در تمام تلاشی تجتهدند اندک اندک انفس و الخمر و البانی
 و بیانی در آخر همان اول گوید: انتم غنم در خواص حرف و اسماء بدان که توفیق محبت و عدالت که
 مردم طابند نه اینهاست که در میان مردم است و این شیوه بسیار بلند است و عزیز و همه کس
 آن راه ندارند اصل همه در انجوز ابج د و زح ط است و آن بر دو قسم است بخش بعد
 و نخست آن اج ه و ز ط است که حرف نموده است و عدالت آن که تحت محبت و در نهایی
 عظیم و بطن السحر از نظاب د و ح حاصل شود که عدالت بیت است موافق بادی حب و در از
 آن نظیر است و این نه حرف تا نام تمام بیت و نه حرف است چرا که الف تا نام تمام حرفی قیغ

است و حرف تا نام تمام حرف ب ک ر است و باقی برای بیاس این کلام بیانی در فن خود
 تحت استوار است. انحرط را در اعمال جلالی بکار برند و بدو ح را در جمالی بکارند در درجات خمس
 را که پنج در پنج است در جلالی و مربع که چهار در چهار است در جمالی لذا گفته اند چهار در چهار هم آمیزد
 پنج در پنج گفته اند نیز در انحرط و بدو ح اسرار عجبی در علم حروف و لفاظ گفته اند عیانی در ادوات منافع العوالم
 که ام الکتاب مؤلفات است در علوم غیره مطالبی تحت دارد و این ابیات از شیخ بهائی است
 ای که بستی دل به اسرار راز غامضات اسی از اسماء اعظم با تو گویم گوش دار الا آخر ابیات این
 ابیات در بیان انحرط است که اول و ثانی آن صدر چهارم و پنجم آن است و حرف هر کد در جمع جمله است
 و حرف اول نصف حرف اول را در آنست و او طینش صف اول است که در تدریس و تطب دار
 چنانکه بیانی گفته بود و قسم است بعد خمس با طر اعمال جلالی و جمالی است و آنکه گفته این نه حرف
 تا نام تمام الخ به دایره الفیغ است که در فرع مساوات بکار برند
 در بیان درجات بر عددی را که بخوایم در درجات ادواتی بکنیم اول باید مرتبی شود یعنی زکوة آن داده
 شود پس آن عدد مرتبی مطابق ضابطه مرتبی باید در آن مربع وضعی بکار برد و ضابطه اخذ زکوة اینست
 که ضلع ضرب در خودش می شود و حاصل یکی کس می شود و باقی را نگاه میداریم سپس ضلع بر دو قسم می شود و
 خارج قسمت در باقی ضرب می شود.

این حاصل زکوة آن مربع دومی است مثلاً در زکوة مربع $۳۰ = ۲ \times ۱۵ = ۲ \div ۳ = ۱۵ - ۱ = ۱۶ = ۴ \times ۴$
 و در زکوة خمس $۶۰ = ۲۴ \times ۲۵ = ۲۴ \div ۵ = ۲۴ - ۱ = ۲۵ = ۵ \times ۵$ حال اگر عدد شود ۱۶۶ باشد
 و بخوایم در مربع وضعی چهار در چهار برسیم اول زکوة آن که ۳۰ است از آن می کنیم حاصل را بر چهار تقسیم
 می کنیم خارج قسمت که در این مثال ۲۴ است در سطح مربع می گذاریم و بقاعده وضعی ضرب و حده علی کنیم
 $۲۴ = ۴ \div ۱۳۶ = ۳۰ - ۱۶۶$ و عددی چهار را در سطح مربع چهار در چهاری برسیم و بقاعده بیاورند

اعداد را سیر می بینیم چنان در فرود آمده اند

گرزانکه ترا هوس بچهار و چهار است
در خانه قیل هر یکی هفده ساز
احزاب وجد نیز ترا در کار است
تقصیل کن از او که هر ترا معیار است

و اگر عدد تسمه و عدد در باشد مثل پنج و پنج در پنج و پنج در پنج بریم بدستور اول زکواتش را می بینیم
و حاصل بر پنج که ضلع خمس است تقسیم ۲۲ در مناسیح پنج بخش می کنیم $190 - 70 = 120$
و بقاعده معدود در حرکت فرس اعداد را سیر می بینیم که عدد در وقت یکصد زود می شود چنانکه در اول یکصد
نیجا به بود و گرنه در عمل و یادگیری سیرت اشتباه پیش آمده است و حکم العالی فی المراتب الاخری لها

قاعده مخصوصه کن و فرود که از اعداد مشتق اند و فقه ۵۰ و فقه ۱۶۰

۲۶	۵۰	۴۴	۴۸	۳۲
۲۹	۳۳	۲۷	۴۶	۴۵
۴۷	۲۱	۴۰	۳۴	۲۸
۳۵	۲۹	۴۸	۴۲	۳۶
۴۳	۴۷	۳۱	۳۰	۴۹

۳۰	۴۳	۴۰	۴۷
۴۱	۳۶	۳۱	۴۲
۳۵	۴۸	۴۵	۳۲
۴۴	۳۳	۴۴	۳۹

باید تجربی عدد اسم طاب را اضافه کنی
بر آن عدد رک را پس از ملاحظه اگر عدد
حاصل زوج است که نصف صحیح دارد

مجموع را تنصیف می کنی و از نصف چهار عدد کم کن و باقی را در خانه اول

گذار و یکی اضافه کن تا خانه چهارم در خانه پنجم دو عدد اضافه کن و از خانه ششم تا هفتم
حکم یک اضافه کن بعد از آن جبر عدد اسم مطلوب را اضافه کن باین عدد در مندر پس اگر عدد زوج
حاصل باشد که نصف صحیح دارد مجموع را تنصیف کن و از نصف چهار عدد کم کن و باقی را در خانه اول
بزرگ و یکی اضافه کن تا خانه دوازده در خانه سیزده دو عدد اضافه کن و از خانه چهارده تا شانزده
هم یک اضافه کن و اگر عدد حاصل فرد باشد که قابل تنصیف نیست چه در طاب چه در مطلوب و چه
دو بر دو پس قاعده آنچنان است که بعد از اقبل از تنصیف کم کن که عدد زوج شود از وقت تنصیف کن
و سه عدد از نصف کم کن و باقی مانده را در خانه یک یا نه بزرگ و یکی کن اضافه کن تا هفت یا

شانزده در خانه پنج و سیزده هم یک اضافه کن و باقی را در خانه هفت و هشت و نهم و دهم و یازده و بیست و یک و بیست و دو
شود و عدد را تمام به عدد و عدد در عزرا آنرا بخرد و این غرمت را بدو در وقت فریددی مرتبه غرمت را بر آن
بخواند غرمت اینست: یا حلقا لاینه یا شحاشیه یا نورانیه حسو کو الالواح الیکنه المکنه فی زفند
الطوب بحب ربک الطاب حتی یصیر الطاب مطلوباً و الطوب طاباً و اذ فرمید است اذ اعاهدتم و لا
تنقضوا الایمان جدی کنید و قد جعلتم الله علیکم کنیه و ما ذلک علی الله خیر

ترتیب برت بر زوج باین قسم طاب عدد ۹۲ رک عدد ۲۲۰ جمع ۳۱۲ $92 + 220 = 312$ حاصل بر ۲
تقسیم می کنیم $312 \div 2 = 156$ چهار عدد از نصف کم می کنیم $156 - 4 = 152$ مطلوب علی عدد ۱۱۰ رند
۲۸۴ جمع $284 + 110 = 394$ صلوا تقسیم بر دو می کنیم $394 \div 2 = 197$ چهار عدد کم می کنیم
 $197 - 4 = 193$ جمع کل برت ۷۰۶ می شود و اگر عدد فرد باشد به این طریق عمل می شود مثل طاب دارد
عددش ۱۵ رک عددش ۲۲۰ جمع $15 + 220 = 235$ چون بعد کم کنیم $235 - 1 = 234$ می شود
باقی مانده را دو قسمت می کنیم $234 \div 2 = 117$ و از نصف سه عدد کم می کنیم یکصد و چهارده می شود
 $117 - 4 = 113$ و این عدد را در خانه اول سمت راست جدول می نویسیم بعد اسم مطلوب را عدد گرفته
مثلاً احمد عددش ۵۳ رند عددش ۲۸۴ جمع $53 + 284 = 337$ و از جمع بعد کم می کنیم
 $337 - 4 = 333$ می شود و این را بر دو تقسیم می کنیم می شود ۱۶۸ و از این عدد سه کم می کنیم می شود ۱۶۵ و این عدد را
در خانه شانزده جدول می نویسیم جمع ۵۷۲ می شود و ما زوج و فرد را به این طریق بر می کنیم
مثلاً اسم طاب طاب عددش ۴۲ رک ۲۲۰ جمع ۲۶۲ نصف ۱۳۱ و از نصف چهار عدد
کم می کنیم ۱۲۷ می شود و این رقم را در خانه اول سمت راست جدول می نویسیم بعد اسم مطلوب
را مثلاً رضا عددش ۱۰۰۱ رند عددش ۲۸۴ جمع ۱۲۸۵ بعد اضافه می کنیم ۱۲۸۶ می شود
نصف می کنیم ۶۴۲ می شود سه عدد از نصف افزودیم شد ۶۴۷ جمع ۱۵۴۷ می شود

و اما فرد و زوج به این طریق عمل می شود مثلاً اسم طاب ابو طاب عدش ۵۱ رت ۲۲۰ جمع ۲۲۱ بعد کرم
 کرم ۲۲۰ شد و این عدد را در خانه اول جدول سمت راست می نویسیم جدا اسم مطلوب را عدد می نویسیم
 عدد مطلوب عدش ۱۹۴ رت ۲۸۴ جمع ۴۷۸ نصف ۲۳۹ چهار اضافه کرم ۲۴۳ شد و
 این عدد را در خانه شانزده جدول می نویسیم جمع ۷۴۹ می شود

فرد و زوج زوج و فرد فرد و فرد

۱۳۹	۲۳۷	۲۴۱	۱۳۲
۲۴۰	۱۳۳	۱۳۸	۲۳۸
۱۳۴	۲۴۳	۲۳۵	۱۳۷
۲۳۶	۱۳۶	۱۳۵	۲۴۲

۱۳۵	۶۴۱	۶۴۴	۱۳۷
۶۴۳	۱۳۸	۱۳۴	۶۴۲
۱۳۹	۶۴۶	۶۳۹	۱۳۳
۶۴۰	۱۳۲	۱۳۰	۶۴۵

۱۲۱	۱۴۷	۱۷۰	۱۱۴
۱۲۹	۱۱۵	۱۲۰	۱۶۸
۱۱۶	۱۷۲	۱۶۵	۱۱۹
۱۲۶	۱۱۸	۱۱۷	۱۷۱

و وقت بر آن محتاج این علوم است بر کما قبل باشد کمال آن نزد و اگر خلاف شرح در رفتار
 خلاف آدیت کند بفرود چون گرفتاری شود خصوص ایمان و صداقت و حفظ شئون انسانی در صورت

۶۰	۴۵	۴۴	۷	۱۱	۱۲	۴۶
۹	۱۹	۳۴	۱۷	۲۰	۳۵	۴۱
۸	۱۸	۲۴	۲۳	۲۸	۳۲	۴۲
	۳۷	۲۹	۲۵	۲۱	۱۳	۱
۴۸	۳۶	۲۲	۲۷	۲۶	۱۴	۲
۴۷	۱۵	۱۶	۳۳	۳۰	۳۱	۳
۴	۵	۶	۴۳	۳۹	۳۸	۴۰

۲	۲۸	۳۴	۲		۵
۶۰	۱۸	۲۱	۶۴	۱۱	۲۷
۲۹	۲۳	۱۲	۱۲	۲۲	۸
۳۰	۱۳	۲۶	۱۹	۱۶	۷
۴	۲۰	۱۵	۱۴	۲۵	۳۳
۳۲	۹	۳	۳۵	۱	۳۱

۵۲	۱۵	۵۴	۹	۷	۲۲	۱
۵۲	۱۰	۵۱	۱۷	۷۱	۲	۸
۱۱	۵۱	۱۳	۵	۳		۵۴
۱۴	۴۱	۱۲	۵۵	۶	۵۷	۴
۲۶	۲۱	۳۸	۲۵	۴۴	۲۳	۴۲
۳۷	۲۶	۲۵	۴۲	۴۵	۱۸	۴۳
۲۷	۴۰	۲۹	۳۴	۱۹	۴۸	۴۲
۲۰	۲۳	۲۸	۳۹	۲۲	۴۱	۴۰

۱۲	۲۶	۷۵	۷۴	۹	۱۴	۱۵	۱۷	۲۷
۱۲	۲۶	۷۱	۲۰	۲۳	۲۷	۲۸	۲۲	۷۰
۱۱	۲۵	۲۵	۵۰	۳۲	۳۶	۵۱	۵۲	۷۱
۱۰	۲۴	۲۴	۴	۳۹	۴۴	۴۸	۵۸	۷۲
	۲۵	۵۳	۴۵	۴۱	۲۷	۳۹	۱۷	۱
۸۰	۲۳	۵۱	۳۸	۴۳	۴۲	۳	۱۸	۲
۸۹	۲۲	۲۱	۲۲	۴۹	۴۷	۴۷	۱۹	۳۰
۷۸	۲۰	۲۱	۲۱	۵۹	۵۵	۵۴	۵۱	۴
۵	۶	۷	۸	۲۲	۲۰	۲۷	۲۲	۲۹

و این بخش یک رفتار اول حکایت

۱۱۳۸	۱۸	۱۸۲	۱۰۳۷	۲۱۷
۲۸۷	۱۰۳۲	۲۱۸	۱۲۲۹	۱۹
۲۱۹	۱۱۴۰	۱۸۳	۱۰۳۴	
۱۶	۱۰۳۵	۱۰۳۵	۱۱۳۰	
۱۰۳۹	۲۲۱	۱۱۳۷	۱۷	۲۸۵

این شرح از شرح بهائیت

۲۰۱	۱۰۱	۲۰۱	۲۰۱
۷۰۹	۱۱۲	۷۰۹	۷۰۹
۱۰۳	۹	۱۰۳	۱۱۱
۱۱۰	۹۰۱	۱۱۰	۱۱۰

شرح شرح محمدی الی

۳۸	۳۲۲	۳۲۸	۳۱۷
۳۲۴	۳۲۱	۳۱۴	۳۲۷
۳۱۵	۳۲۶	۳۲۵	۳۲۰
۳۲۹	۳۱۶	۳۱۹	۳۲۲

در بیان کیفیت شرح قوی طبایع فطریه و علوم باطنیه که عمل طلمس عبارت از آنست و آثار عریبه که بر آن مرتب می گردد
 چون استخراج این قوی باطنیه که در قی مشاء اثر می شود که کلمات جمع شرایط عمل بود لایق و نسبت کامله شده باشد
 بدون آن رحمت در رخ بجا و نیاید و احدی در زیاد مادام شرط بود و در روز تواند شد و اگر کسی خواهد بود حکمت این
 علم گوید رسیدند غلامی که اندکی سخنان عالی احوام منی در سارگان راجان آورده است که در حركات ایشان
 این عالم آثار ظاهر شود که حادث عالم منی طبع حركات احوام منی اند و در کتب راسا نسبتی است با بعضی از
 حادث و در بر جی را طبعی است که در هر درجه از بر جی را طبعی دیگر دارد پس ایشان به تجربه بسیار گذشت
 زمان آن گذشته بر خاص درجات بود و تاثیرات کواکب و علوم است که هر کله فاعل بود و در مایل بود بود
 آن منل خوب ظاهر شود و احوام همین چون خواستند که منل شماره در عالم ظاهر شود نگاه داشته اند آن کواکب
 بدان در هر رسید که لایق آن منل باشد و جمله شماره که دانع آن منل باشد از روی ملاحظه کردند و چون چنین
 بود آنچه معلق به طبع فاعلی دارد تمام شده باشد پس بر هر معلق به طبعهای عالم منی دارد جمع کردند چنانچه از
 انواع الطام در حساب و در آنها و انحال بر هر نامب آن کتب باشد جمع کرده بود و آنگاه عمل که خواستند عمل انجام مید
 با اعتقاد کامل و تنبی تمام اندیشه کند زیرا نوس در طاعت این عالم ناسر زیاد دارد و چون اسباب آسمانی در زمین
 و جسمانی مجتمع شوند بر این آن منل در وجود آید و منی عالم باید در صحت و اسرار طبع آنگاه بوده باشد و از علم
 احکام نیز بهره داشته باشد و در تجربه و سایر باشد چون اجاع این شرط سخت است و کم است می آید لاجرم

حقیقت این عالم پوشیده مانده است.
 و ثابت این قره که از حیدر حکمای عرب است طعمانی که بر غیر شایسته شرط عمل شود تشبیه نموده است بحدیج
 زیرا که بسبب اختلاف نظم و تدان شرائط قابل آن نیست که در حیاتیات کوکب در آن منتشر شده باشد آثار
 و نظایر آن حال گردد لاجرم اشیای مهمات در این باب خطا شرط و اداری است که استادان فن به تجربه و تحقیق
 در نزد اسرار و باطن اشیاء ذکر نموده اند و آنها بر دو گونه است و اخصاص به بعضی بدن جنسی ندارد و یکی دیگر
 شرایط و آداب مخصوص هر طبعی از طعمانی است و شرط اعظم آنست که حاصل طبعی اولاً تدریب اخلاق
 و اصلاح احوال و تخریب نفس پذیرفته شود تا در احوال عویبه و نفوس مجروره نکیه مشایقی پیدا شود که روی آن
 طلب نفسی نماید و استغاده خیرات و عبادت از ایشان تواند نمود و در جواب تمهید بقوله شرح شریف برده
 از شبهات و محرمات و آنچه بوجب قنات قلب و خلقت نفس باشد اقرار از اقطاب کند و مادام که
 ضرورتی قوی که باعث نشود اقدام بر عمل طبعی نماید و بدون آن بر عبادت و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی
 معصومین طبعی است که آنگاه نوره طالب فتوح از آنجست برده باشد و از طعمانی که مستلزم اضرائیل ایمان
 و تصحیح احوال و نفوس و تخریب و تفریق و آنچه از این قوله باشد اقطاب واجب شود و چشم بصیرت در این معنی
 نظر نماید که فتعالی که ایجاد از احوال کونیات عویبه و نفسی فرموده از برای نفس همین است که آثار قدرت با جوه
 از سر حد خفا بجهت ظهور رسیده خواص عجیبه غریبه که در آنها ابرام شده است بمصارفی که تضمن مصلحت عالم و رفیق
 رضای او جمل و شانه برده باشد مصروف گردد و چنانچه احدی را شاد است و بدبختی غالب شد طبعی در زیرین را
 رسید حصول اغراض فاسده و فانی باید خلاف فانیه و نوری با احوال ضروریه غیر مستحق نماید معارضه با حکمت
 با نفع الهی نموده خواهد بود چون غالب انسانی زمان از این نوزده حد بسیار از طعمانی را بزرگان
 نقل نموده اند این حدیثی در حدیث آمده تا جائیکه با او شرح حدیث و عقل منافاتی نداشته منافع و نفع طبعی
 را گنیم و در این آنگاه نموده و در جمیع احوال و ظهور خاطر عالی غلبی همست زیرا که در حالت نفس جواس

دشت باقی قریب احتمال است که در مراعات بعضی از این محذور حویلی واقع شود بسبب فوت طلب یا ترتیب نقص
 مدعا گردد چنانکه این صورت از شایسته بعضی محزون همی برگردد که حسی در ترکیب آنها اتفاق افتد کمال و صریح دارد
 چون از مدلولات کوکب و برج که در تصدیل است ذکر یافت معلوم شد که هر تصدی از ماصد کصده و جزو
 متعلق جوکی از کوکب کسبه برچی از برج دو از ده گانه می باشد و این بسبب از جمله مهمات در عمل ملاحظه نیست
 و صلاح حال کوکب و برج نوب الهی است. شد در طعمانی است و محبت و معرفت خصوصاً مابین از احوال مراعات
 حال بعدین و همچنین صلاح احوال برج را مراعات لازم است که بعدین میرود یا یکی در برج مقصود باشد و لایق
 از نحس چیزی در آنجا نباشد در جمیع احوال ضرورتی ندارد بحسب احتیاجی باید نمود در زمان شماره و همچنین
 را اگر سایر شرایط است هم و حد ضعیف باید شود بسبب در همگی این جمله همین است که چون بنای این اعمال
 بر استقامت و استمداد با شخاص عویبه است تا افاضه مقصود بر طالب نماید پس در اوقاتی که اشخاص عویبه مسود
 قوی حال باشند استقامت به ایشان منطه حصول مامل و انجام مقصود باشد و از مراعات طامع در حفظ نیست
 آن با مقصود حاصل نماید و اگر عمل در روز باشد طامع را برج نهاری و در شب برج نیلی در اعمال خیر برج
 مستقیم الطوع و در اعمال شرع حرج الطوع قرار داده مگر در خصوص بعضی اعمال که شرط طامع خاص باشد که
 موافقت شرط باید نمود.

شرط در احوال طبعی که در اعمال طبعی جاری می شود آن است که آنچه چون جوهری منطبع باشد مانند طلا و نقره و این
 آن باید خالص بوده و غش از آن بیرون نموده باشند که هیچ وجه با جزای غریبه نمرود نباشد و چون صحت
 سازند بالوجه تمام در جلا و متصل کردن آن نمایند بحدی که ضار در خشنگی کامل هم رساند که در این حکام
 شایسته آن جوهر عویبه و عالم محروم است و نسبت مقصود حصول از قرب و احوال و آنچه جوهری محرم باشد
 مانند یاقوت و کهربا مانند آن هر چه بزرگ و خفای و خوش آب و رنگ و درخشان باشد اخصیاد نماید و آنچه از نبات
 باشد خواه اشجار و خواه اعضاء از آنرا هم رسد الهی اولی خواهد بود و اگر آره هم رسد باید بحدی باشد که

وقت آن مانی باشد در غیر این مطلقاً اثری از آن مترتب نمیکرد و در هر چه از اجزای حیوانی باشد باید از
 حیوان جوان بی عیب مذکور فراتر رفت که در وقت ذبح احتیاط تمام در بیرون زدن خون آن نموده باشد
 و از حیوان مرده و محبوب البته احتیاط و اجتناب نموده و هر چه مقداری از برای آن تعیین شده باشد در
 نهایت وقت در وزن و ضبط آن محول داشت که بمیان مقدار حسین بدون کم و زیاد بجای آورد زیرا که اثر
 معین مترتب بر آن وزن معین است.

امید است خواننده این کتاب بر ذائقه کفیه که در او درخشان و آفت شود و تفسیر را با تامل و فراوانی بخند
 و سعی را ضایع نداند و قدرش نگاه دارد و عجز مایست و ناشایست بکار نبندد تا گرفتار خزان و بختانی
 نشود و مطابق گفته های مردان حق عمل نکند تا بمراد برسد چون این باغی است پر از درختان سرسبز
 و گلگلهای رنگارنگ در اینجا دل انگیز که میوه در او مخفی است بر کس دارد باغ می شود می تواند از
 او بجهت ببرد اما اگر شخص فایده برنده مقصد بود استفاده کرده و از حد خود خارج شود موجب ضرر و
 زیان گردد از باغ رانده می شود و دیگر بخورد و حسن و خیال خود یادی از این باغ کند بر خیزد شکر است آن
 دست نخواهد یافت. صاحبان این فن بجز این که با اسیب از برنا اهلان فاش گردد حقایق
 را پشت در بسته داشته اند و کفیه بر آن گذاشته اند تا ما اهلان از دستبانی موجب هلاک گردند
 ولی بخاطر خاطر حسرت پس اند برای فراوان شدن این علوم در حد و نام کفیه در صورت مراجع ادرار
 صالح به آنها تقدیم کنیم. حال طالبانی که با این اسباب آگاه شوند و وقت می گنم که در
 راه صحیح مورد استفاده قرار دهند و خود را از غرض نگاه دارند تا به کل آنچه حاصل این علوم است
 بتدریج و صلح خود بیابند.

« والسلام علی من اتبع الهدی »